

مطالعه تطبیقی روش‌شناسی فلسفی ارسطو و فارابی

ابوسعید داورپناه^۱*

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۲ صص ۱۵۸-۱۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۲۹

چکیده

هدف از نگارش این مقاله، مطالعه تطبیقی روش فلسفی ارسطو و فارابی به منظور بررسی میزان وجوه تفاوت و تشابه در حل مسائل فلسفی است. روش تحقیق نظری است که با روش تحلیل محتوا و با رویکرد کیفی انجام گرفته است. ابزار جمع‌آوری اطلاعات مطالعه کتابخانه‌ای بوده است. برای یافتن وجوه تفاوت و تشابه، نخست توصیفی از روش ارسطو و فارابی در حل مسائل فلسفی ارائه شده، سپس ویژگی‌های روش فلسفی هریک از این دو فیلسوف بیان شده است. در ادامه به بیان دشواری‌های روش فلسفی هر فیلسوف پرداخته شده است. به نظر می‌رسد که وجوه تشابه روش فلسفی بیشتر از وجوه تمایز بوده است، بنابراین از جمع بندی این دو روش می‌توان ادعا کرد که فارابی در روش فلسفی خود از ارسطو الگوبرداری کرده است. به نظر می‌رسد که فارابی با الهام از اندیشه‌های ارسطو و با آگاهی کامل از اندیشه‌های فلاسفه یونان و به خصوص ارسطو و با تأثیرپذیری مستقیم از او، ضمن پذیرش روش فلسفی‌اش، به تشریح اندیشه‌های این فیلسوف در قالب روش فلسفی خود پرداخته است البته اختلاف‌هایی نیز با ارسطو دارد. روش فارابی اصول گرایانه، فراجناحی، سلسله مراتبی و نظام‌مند است. وی از روش عدم تعارض تقابلی و تکاملی و صلح‌جویانه بهره گرفته که مورد علاقه ارسطو نبوده است.

کلید واژه‌ها: روش، فلسفی، ارسطو، فارابی.

^۱ کارشناس دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان
* نویسنده مسئول: aboosaeed2002@yahoo.com

مقدمه

فرهنگ اصطلاحات فلسفی کمبریج در تعریف اصطلاح روش شناسی نوشته است: «روش شناسی در جستجوی روش هایی است که دانشمندان به واسطه آن به حقایق مفروض مربوط به جهان نائل می شوند و نقادانه به بررسی دلایل منطقی ارائه شده برای صحت این روش ها می پردازند (Audi, 2006; Equated from Najji, 1995)». روش شناسی شاخه ای از منطق و حتی فلسفه است (Saroukhani, 1998). «روش» یک بحث فلسفی و مربوط به حوزه فلسفه علم است که در آن روش تحقیق، جهت «ابزاری» داشته و پژوهش گران می کوشند تا با استفاده از آن، موضوع مورد بررسی خود را بشناسند (Saghafi, 2006). دانشجویان علوم تربیتی باید توجه کنند که فهم عمیق روش شناسی پژوهش ثمربخش نیازمند دستیابی به ادراک فلسفی روشن است (Lotf Abadi, 2006). روش شناسی مجموعه گفتارهای منطقی در ارتباط با ذهن دانشمندان است که هدایت گر تحقیقات علمی بوده و مدلی منطقی است که در آن اصول نظری اعمال می شود (Kalton, 1992). روش شناسی سهم بسزایی در انجام مطالعات دارد. اتخاذ روش علمی درست موجب اعتبار نتایج به دست آمده و اشتباه در آن منجر به استنتاج های غلط یا جهت گیری نادرست خواهد شد. روش شناسی در خلأ شکل نمی گیرد، بلکه وابسته به دیدگاه های هستی شناختی، معرفت شناسی و انسان شناختی پژوهش گر است (Shamshiri, 2007). تحقیقات علمی در خلأ شکل نگرفته و طراحی پژوهشی براساس یک رویکرد انجام می شود. درحقیقت همه مراحل تحقیق به نوعی مسبوق به نظریه است (Shareiyatmadari, 1998). یافته های تجربی نظریه پردازان و پیشگامان مکاتب و رویکردهای فلسفی نشانگر آن است که نظریه ها و دیدگاه های فلاسفه عمدتاً براساس باورهای متافیزیکی و فلسفی آنها شکل گرفته است (Kardan, 1995). تحقیق علمی نگرشی روش مند برای توصیف عمیق تجربیات زندگی و کشف معنای آنهاست (Abedi Hallow & Wiiller, 2002; Equated from Abedi, 2010). پژوهش علمی با هدف کشف حقیقت و ماهیت انسان و جهان و براساس تجربه و مشاهده و درپی تحلیل مسائل و پدیده های انسانی و اجتماعی است (Bagheri & Khosravi, 2008).

روش های تحقیق در واقع ابزار دستیابی به واقعیت به شمار می روند (Delavar, 1989). ماندگاری مکاتب فلسفی مرهون توجه به فلسفه وجودی شناخت روش مطالعه و تحلیل موضوع است. هر مکتب در ارائه نظریات از روش خاص خود تبعیت کرده است. ماهیت زندگی اجتماعی و سیر تحولات جوامع بشری حکایت از آن دارد که بدون تأمل فلسفی و به ویژه بدون بحث از روش، در هیچ عرصه ای نمی توان سیاست موفقی داشت، به عبارت دیگر سیاست هایی ماندگار و ثمربخش بوده اند که پیوسته به مدد فلسفه کنترل و اصلاح شده اند و همین نکته بر ضرورت پرداختن به

مباحث فلسفی و روش‌شناختی کفایت می‌کند (Zarei & Sheikh Hasani, 2008). از دیدگاه دیلتای، «فهمیدن» عبارت است از «کشف تو در درون من» که به خاطر ماهیت مشترک اندیشه بشری امکان‌پذیر است (Illiade, 1990; Equated from Hasani, 2012). اندیشه‌های بزرگ تا زمانی که در معرض نقد و ارزیابی قرار نگیرند، منزلت علمی نخواهند داشت (Gall & Burg, 2003). وات می‌گوید: «اگر بخواهید نوآور باشید، باید تاحدی باز برخورد کنید و بسیار تلاش و ریسک کنید. اگر افراد شکست نخورند، احتمالاً چیزی هم یاد نخواهند گرفت». گیلفورد خلاقیت را تفکری واگرا (دست‌یافتن به رهیافت‌هایی جدید برای حل مسائل) در برابر تفکری هم‌گرا (دست‌یافتن به پاسخی صحیح) می‌داند. به گفتهٔ نیچه، انسان چرایی است که با هر چگونگی می‌تواند بسازد و اگر بخواهد می‌تواند هر محالی را تسلیم کند. به نظر بیکن هرکس پژوهشگر قابل‌ی باشد، روش علمی در دست او عمل خواهد کرد، اما انباشتن داده‌های تجربی در روش علمی، بدون ترکیب دقیق مشاهده، فرضیهٔ ریاضیات و آزمایش نمی‌تواند روش کارآمدی در پژوهش علمی باشد (Davari Ardakani, 2000).

بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که امروزه ذهن دوست داران فلسفه را به خود مشغول داشته و با گسترش و تولید علم مورد توجه قرار گرفته است، مسئلهٔ روش فلسفی و نحوهٔ به‌کارگیری از این روش در بیان اندیشه‌های فلسفی هر فیلسوف است. دستیابی به اندیشه‌های فلسفی هر فیلسوف از طریق آشنایی با روش فلسفی می‌تواند راهگشا بوده و نقطهٔ عطفی در بیان عقاید تلقی شود. از آنجا که در میان علوم مختلف، جایگاه فلسفه بسیار والاست و به نام «مادر علوم» شهرهٔ عام و خاص است، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که مسائل فلسفی از طریق چه روش‌هایی قابل حل هستند و ویژگی‌های این روش‌ها کدامند؟ همچنین اهمیت و جایگاه ارسطو به عنوان یکی از پیشگامان فلسفهٔ سنتی و فارابی به عنوان یکی از طلایه داران فلسفهٔ اسلامی در تاریخ، تفکر و اندیشه به‌طور کلی و در تاریخ فلسفه به‌طور خاص، نگارنده را واداشته است تا با بررسی تطبیقی روش‌های فلسفی به کار رفته توسط این دو فیلسوف و بررسی وجوه تمایز و تشابه آنان بتواند به میزان نزدیکی یا اختلاف روش این دو فیلسوف در مواجهه با هر پرسش، به اندیشه‌های این دو فیلسوف از طریق روش فلسفی آنان پی ببرد.

روش تحقیق

روش تحقیق از نوع نظری است که با روش تحلیل محتوا و با رویکرد کیفی انجام گرفته است ابزار جمع‌آوری اطلاعات، فیش‌های برداشت شده از کتب گوناگون و از طریق مطالعهٔ کتابخانه‌ای

بوده است. قلمرو تحقیق، همه منابع اصلی و دست اول که توسط دو صاحب نظر مذکور نوشته شده و همچنین منابعی بوده است که دیگران به صورت نقد درخصوص آنها تدوین کرده و به زبان های عربی، انگلیسی و فارسی بوده است. در این مورد محقق به سراغ منابع اولیه و ثانویه مربوط به و فارابی و ارسطو و کتاب ها، آثار و نوشته های دست اولی رفته که به طور مستقیم و غیرمستقیم به موضوع اشاره کرده است و براساس تحلیل منابع، یافته های پژوهش را ارائه داده و در نهایت این یافته ها را مورد بحث قرار داده است. شیوه انتخاب منابع که مبنای تحلیل قرار گرفته، عمدتاً اصالت منبع، موثق بودن و مرجعیت نویسنده یا نویسندگان بوده است. همچنین قابلیت دسترسی به منابع نیز مورد توجه نظر گرفته است. این تحقیق از لحاظ هدف از نوع تحقیقات بنیادی است. تحقیق حاضر ضمن آنکه از حالت مسئله پژوهی برخوردار است، مسئله محور یا سؤال محور است و واجد صبغه موضوع پژوهی نیز می باشد. روش تحقیق به منظور وصول به اهداف، روش توصیفی-تحلیلی است که در آن ضمن توصیف اطلاعات جمع آوری شده، به تحلیل اطلاعات نیز پرداخته شده است. گردآوری اطلاعات با روش کتابخانه ای صورت گرفته است. در این روش اطلاعاتی گردآوری می شود که به لحاظ ماهیت کیفی اند و در کتابخانه نگهداری می شوند. منابع کتابخانه ای مورد استفاده عبارتند از: کتاب، مقاله و دیگر آثار مکتوب اعم از کاغذی و الکترونیکی و بخشی از گردآوری اطلاعات در روش مذکور از طریق فیش نویسی صورت گرفته و در شیوه پردازش اطلاعات عمدتاً از استنتاج یا استدلال استفاده شده است.

سؤالات و فرضیه های تحقیق

- روش فلسفی ارسطو چه بوده است؟
- روش فلسفی فارابی چه بوده است؟
- وجوه تشابه روش فلسفی ارسطو و فارابی چه بوده است؟
- وجوه تمایز ارسطو و فارابی چه بوده است؟

پاسخ به سؤال ۱: روش فلسفی ارسطو

بنای منطق ارسطو به قدری متین و رفیع بود که تا چندین قرن پس از او اکثر دانشمندان آن را از هر جهت کامل می دانستند، به گونه ای که قرن های متمادی، حاکم بر افکار و آراء اندیشمندان بوده است. قبل از ارسطو علم و دانش بستری مبتنی بر تجربه بود و مباحث منطقی به صورت پراکنده در سخنان زنون، سوفسطائیان، سقراط و افلاطون آمده است. ارسطو نخستین کسی است که منطق نظری را جمع آوری و با تدوین ابواب و فصول تدوین کرده است. مباحث منطقی ارسطو در مجموعه ارغنون جمع آوری شده است (Fayedeie, 2004). علی رغم اینکه او شاگرد افلاطون بوده

و مستقیماً تحت تأثیر وی قرار گرفته، ولی به مخالفت با روش فلسفی افلاطون پرداخته است (Binaye Motlagh & Kondori, 2012). به نظر می‌رسد که ارسطو در بیان شیوه فلسفی‌اش تحت تأثیر شرایط زمان خود قرار گرفته است. ارسطو شیوه‌های خود را براساس وضعیت جامعه زمانش بیان کرده است (Kardan et al, 2003). زاویه دید فکری ارسطو در زمان خودش ریشه در تفکر فلسفی رایج عصر او و به قول هایدگر در سایه متافیزیک حضور در فلسفه غرب تجلی یافته است. روش ارسطویی در واقع حرکت از سوی مجهولات به سوی معلومات است. ارسطو در روش فلسفی خود مفاهیمی چون جنس، نوع جوهر، عرض و... را تعریف کرده است (ZibaKalam, 2006).

روش استدلالی و عقلی

ارسطو روش برهانی و عقل را راه حل مسئله می‌داند (Dibaji, 2008). او صورت اندیشه را از محتوای آن جدا می‌کند و آنگاه برای استدلال درست، قاعده‌های صوری به دست می‌دهد (Naghizadeh, 1998). (Awani, 2007) اظهار می‌دارد که ارسطو همانند هگل خود را فیلسوفی می‌داند که تمام راه‌حل‌های فلسفی به او ختم می‌شود. پس از ارسطو فلسفه به روش استدلالی و بحثی و انتقادی رواج یافت. ارسطو نخستین فیلسوف اسکولاستیک بود که حکمت ذوقی را به حکمت بحثی تبدیل کرد. (Danesh Pajoh, 1945) بر این باور است که فکر منظم منطقی که در یونان آغاز شده است، توسط ارسطو و دیگران توسعه یافته و با روشی معقول به دست نسل‌های مختلف رسیده است. دوران سوم تاریخ فلسفه با ارسطو آغاز شد و این به روش روشنگرانه وی مربوط است. ارسطو آغازگر «روش تحلیل و سنجش منطقی» است. او هریک از آن بخش‌ها را با دیدی منطقی می‌سنجد. یکی از نمونه‌های این روش تحلیلی، ساختن «منطق» است (Naghizadeh, 1998). به نظر ارسطو مسئله فلسفی را صرفاً نمی‌توان از طریق گفت‌وگو و با طرح پرسش از مخاطب حل کرد، بلکه استدلال منطقی نیز باید چاشنی گفت‌وگو باشد. ارسطو درباره روش استدلالی می‌گوید: «کسی که همه استدلال‌های متعارض را شنیده باشد، چنانکه گویی طرفین دادگاه در دادگاه هستند، بهتر می‌تواند داوری کند» (Aristotle Equated from Abdi, 2009).

ارسطو در رساله «درباره ایده‌ها» ضمن نقد ایده‌های افلاطون درباره استدلال اظهار می‌کند: «استدلال در وجود ایده‌ها به لحاظ منطقی نتیجه قابل قبولی ندارد. ایده نمی‌تواند جدا از اشیاء باشد. ضرورتی ندارد که ما در جستجوی علل به دنبال چیزهای مفارق و هم‌نام اشیاء باشیم» (Binaye Motlagh & Kondori Equated from Aristotle, 2012).

برداشت نگارنده از تقابل روش ارسطویی و افلاطونی این است که ارسطو در باب استدلال، روش استاد خویش را نمی‌پذیرد و بر این باور است که استدلال در باب ایده‌ها ممکن است همیشه نتیجه

مطلوبی در بر نداشته باشد. (DaneshPajoh, 1945) معتقد است که ارسطو علوم را به سه نوع تقسیم کرده است: ۱. بحث مربوط به نزاع بین دو خصم و جدال، ۲. مسائل راجع به معرفت و شناخت، ۳. مباحث مربوط به کسب فضیلت. روش ارسطو مجادله و مباحثه اقناعی و استدلالی بوده است که توجه به حقیقت و پرهیز از سفسطه اساس روش‌شناسی ارسطو را تشکیل می‌دهد. ارسطو ویژگی ابزار انگارانه پژوهش تربیتی را انکار می‌کند و حکمت عملی را می‌پذیرد و آن را عمل‌کردن می‌داند (Bagheri & Khosravi, 2008). به نظر می‌رسد که ارسطو سعی دارد از دادن شعار و کلامی که نتیجه مطلوب عملی ندارد، بپرهیزد و همواره شعار زدگی را سرلوحه روش فلسفی خود قرار داده است. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که نظرات دیگران برای معلم اول از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. او برای مخاطب خود ارزش و احترام ویژه‌ای قائل است. وی درصدد دریافت بازخورد بوده است تا احتمالاً نقاط ضعف روش فلسفی خود را در استدلال‌ها برطرف کرده و در جهت اصلاح روش خود و تقویت نقاط قوت آن گام بردارد. از نظر ارسطو مخاطب باید از مباحثه منطقی و متقاعدکننده استقبال کرده و اگر درست بودن آن را تشخیص داد، آن را بپذیرد و درصدد سفسطه و مجادله نباشد. از نظر ارسطو کشف حقیقت گامی رو به جلو است. (MacLeod, 1995) معتقد است روش فلسفی خاص ارسطو براساس این فرض استوار است که حقیقت در یک موضوع خاص محدود و ماندگار شده است و رسیدن به توافق، تجدید نظر در دیدگاه و کشف حقیقت از اصول روش‌شناختی اوست. یکی از کامیابی‌های فلسفی بزرگ ارسطو، پایه‌گذاری و پروراندن منطق صوری است. چون ما فرض مسلم می‌گیریم که فیلسوف باید با منطق آشنا باشد و به هر تقدیر، استدلال‌های شخص خودش را مشمول کاوش‌های دقیق قرار دهد. تا پیش از ارسطو، هرگز کسی نکوشیده بود که درباره صحت و اسنتاج استدلال شرحی عمومی بدهد. اهل سفسطه نهایت بهره‌برداری را از این وضع می‌کردند و مردم را فریب می‌دادند و فلسفه را به بدنامی می‌کشاندند. نوسباوم (۲۰۰۳) بر این باور است که ارسطو جهانی می‌اندیشیده و تأکید او بر روش استدلال و پرس‌وجو از مخاطب است. او این روش منحصر به فرد ارسطو را روش «صرفه‌جویی در ظاهر» می‌نامد. «ارسطو سخنوری استدلالی را «استدلال شفاهی شیوا» می‌نامد؛ یعنی شیوایی استدلال برای متقاعدشدن شنوندگان و تن‌دادن به کار خواسته شده است؛ به عبارت دیگر با توجه به اصول ارسطویی، سخنوری موجب رشد مهارت و استدلال می‌شود» (Rozenberg, 2010). ماهیت تفکر و عقلانیت در نزد او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (Frank, 1940). ژرف‌گرایی خردمندانه ارسطویی به تدریج جایگزین تبیین اسطوره‌ای شد (Esmaeili, 2005).

روش برهانی

ارسطو تعریف اشیا را به‌تنهایی کافی نمی‌داند و به استفاده از برهان هم تأکید داشته و آن را ضروری می‌پندارد. او هم به تعریف پرداخته است و هم به برهان و هریک از این دو را به‌طور مستقل قبول ندارد (Kardan et al, 2003). دانش برهانی ارسطو بر مبنای هستی‌شناختی وی بر رابطه‌ی علی و معلولی استوار است (Maftoni, 2010). ارسطو همواره بحث از علت و معلول را دستمایه‌ی کار خود قرار داده است. او هدف توسعه را در ذهن خود می‌پروراند، همواره روش کمی و کیفی را در نظر می‌گیرد و به ماهیت توجه دارد. نتیجه، بیش از وسیله و ابزار برای او اهمیت دارد (Gotholf, 2012). ارسطو در روش فلسفی خود به شناخت علت‌ها و مبادی نخستین، جوهر نخستین، عدم‌امکان تسلسل تا بی‌نهایت و تبیین مسئله‌ی قوه و فعل اشاره کرده‌است (Taheri & Soleimam Meigoie, 2012). ارسطو سلسله‌ی پیوسته و منظمی برای فلسفه و علم قرار داده است و برحسب تکامل عصر خویش به روش‌های فلسفی توجه کرده‌است (Danesh Pajoh, 1945). توجه به برهان و دلیل هم به همین منظور در آثار ارسطو به چشم می‌خورد. ارسطو بر این باور است که فیلسوف هم باید به برهان و هم به مبادی برهان توجه کند (Aristotle Equated from Abdi, 2009). سیاست تدبیر و منزل ارسطو هم به همین علت بوده‌است. او اظهار می‌دارد که هیچ علمی نمی‌تواند سراسر برهانی باشد؛ بلکه باید از مقدماتی آغاز شود که بی‌واسطه معلوم‌اند (همان). ارسطو بر این باور است که بایستی در روش فلسفی از برهان کمک گرفت.

روش نقادی

هر کسی می‌داند که ارسطو قبل از توضیح دیدگاه‌های خود درباره‌ی موضوع، نظرات نویسنده را به نقد می‌کشد (MacLeod, 1995). شروع از نقد، روش مخصوص ارسطو در فلسفه است. رساله‌ی کوچک ارسطو درباره‌ی ایده‌ها، شروع نوشته‌ی او در باب نقد روش افلاطون است. روش مرسوم ارسطو بررسی داده‌های موجود و نقد نظرات دیگران است (Binaye motlag & kondori, 2012). می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارسطو واضع علمی و منطقی روش فلسفی در عصر خود و واضع روش دیالکتیک (پرسش و پاسخ) بوده‌است که تلاش کرده با روش نقد، به افکار خود و جامعه‌ی زمان خودش نظامی منطقی و هدفدار ببخشد.

روش علمی

ارسطو نخست در کتب منطقی خویش از عبارات و افکار بحث کرد و روش علمی را قانون‌مند و قوانین برهان و جدل را کشف کرد (Danesh Pajoh, 1945). ارسطو را می‌توان نخستین فیلسوفی دانست که روش علمی را بنیاد کرد. او از پراکنده‌گویی پرهیز می‌کرد و مطالب علمی را به‌صورت

منسجم و منظم به کار می برد؛ برای این کار احتیاج به روش داشت که روش او را می توان یک روش منطقی نامید. روش علمی ارسطو روشی که برای پیوند دادن نظر قدما با نظر نسل های بعد از آن مناسب است. فکر یونانی با مساعی علمی ارسطو چهار مرحله را پیمود: ۱. توجه به نقص معلومات عصر و وسعت دامنه علم؛ ۲. تهذیب اخلاق و پرهیز از ردائل؛ ۳. پی بردن به میزان علم صحیح و طرق لایق برای علوم؛ ۴. تنظیم آراء قدما و تدوین مطالب علمی ابطال افکار نادرستی که بر محیط فکری عصر مسلط بوده است. شاید بتوان گفت همه تلاش ارسطو در جهت کشف جریان طبیعی تفکر بود که در نهایت می توانست منجر به ارائه «روش» صحیح تفکر شود (Abdolmohammadi, 2007). ارسطو با کشف جریان طبیعی تفکر از زاویه فکر خودش، در واقع آفرینشگر تفکر غیر طبیعی بود. نتیجه تفکر ارسطو در راه کشف جریان طبیعی تفکر منجر به پیدایش منطق صوری شد. جریان طبیعی تفکر، همان سبک فکری انسان هاست که بدون آگاهی عالمانه از علم منطق، آن را در تفکرات روزمره خود به کار می برند. در واقع تلاش ارسطو بیان علمی قوانین تفکر بوده است (Zibakalam, 2006). رفع هرگونه تناقض، دغدغه روش شناختی ارسطو بوده است. از نظر ارسطو بررسی اصل عدم تناقض وظیفه علم است که بایستی از مقدمه شروع شود و به سمت نتیجه پیش رود. او اصل عدم تناقض را نقطه آغاز بحث علمی دانسته است؛ لذا ارسطو در روش فلسفی خود نتیجه گراست تا اینکه صرفاً به طرح مسئله بپردازد. به نظر می رسد که این فیلسوف ظاهر امر را نمی بیند و به عواقب روش خود، هم می اندیشد و هم خوش بین است. نوسابوم استدلال می کند که استنباط و نتیجه گیری های علمی ارسطو عمیق و اساسی است و روش ارسطو براساس اصل عدم تناقض استوار است (MacLeod, 1995). از نظر ارسطو، لازمه علم (Episteme) نظروری است. فلسفه اولی، علمی نظری است که نظروری آن، در «هست چون هست» است. از نظروری، انسان شناسایی می شود. چه چیز را؟ آن چه را که در آن نظر می ورزد. از همین روست که ارسطو گفته است: «در یافته های جان همانند چیزهایی بدانها پرداخته شده است» (Aristotle, 1998)، لذا می توان چنین نتیجه گیری کرد که روش علمی ارسطو نیز در گرو نظریه علمی صحیح و منطقی استوار است که نظریه علمی صحیح زیر بنای عمل درست و نهایتاً روش فلسفی نظری-علمی و ترکیبی را می توان استنباط کرد.

روش دیالکتیک

هنری ویچ استدلال می کند که متد تدریس او گفتگو و بحث بود (Copelston, 1996). از نظر ارسطو حل مسائل فلسفی صرفاً از طریق گفت وگو، برهان عقلی و طرح پرسش و ارائه موارد متناقض عملی نیست. او این کار را مجادله می داند که نه تنها روشی فلسفی نیست؛ بلکه به مجادله دامن هم می زند، در حالی که با جدل نمی توان به حقیقت دست یافت. او دیالکتیک را صرفاً به خاطر کمک به

آسان‌تر فهمیدن مسائل فلسفی مفید می‌داند و به داوری کمک می‌کند (Aristotle, 1989). ارسطو معتقد است که حل مسائل فلسفی به‌تنهایی از طریق گفتگو و طرح پرسش از مخاطب قابل حل نیست (Kardan et al, 2003). می‌توان چنین بیان کرد که سرمنشأ طرح چنین مشکلاتی، دیالکتیک افلاطون بوده است؛ لذا ارسطو در طرح روش فلسفی خود اگرچه دیالکتیک افلاطونی را به‌طور کامل نمی‌پذیرد، اما آن را هم رد نکرده و مفید می‌داند و در واقع روش فلسفی دیالکتیکی او به‌طور غیرمستقیم تأثیر گرفته از روش افلاطونی است. ارسطو اظهار می‌دارد که فایده دیالکتیک فهم آسان‌تر موضوع است (Copelston, 1996). ارسطو در بسیاری از آثارش دیالکتیک را مقدمه بحث اصلی قرار داده است (Garson Equated from Abdi, 2009). ارسطو از این نظر روش گفت‌وگو را می‌پذیرد که این روش را مسیری برای ارائه دیدگاه‌های مخالف قلمداد می‌کند و حق اعتراض و مجادله در بحث کلامی را برای طرفین محفوظ می‌داند. او گفت‌وگوی صرف، پرسش از مخاطب و اکتفا به اصل عدم تناقض را کافی نمی‌داند. او این کار را جدل می‌داند و معتقد است که جدل به بیراهه رفتن است و فیلسوف را در راه رسیدن به حقیقت با سردرگمی مواجه می‌کند. روش فلسفه ارسطو تحقیق دیالکتیکی و مباحثه‌ای است. او به دنبال اثبات و استدلال دیالکتیکی است. او در دیالکتیک بر ایده‌ها و اعتقادات مشترک تأکید می‌کند و درصدد رفع سوء تفاهات است. ارسطو خواهان فراهم کردن شرایط مساعد برای تحقق پرس‌وجو و تحقیق فلسفی است. او اظهار می‌دارد که ما باید علت مقاومت برای پذیرش یا عدم‌پذیرش دیدگاه‌های متعارض را بدانیم. او می‌گوید که ما باید از چگونگی شرح و تفصیل آگاه باشیم و باید تلاش کنیم که به یک نتیجه مشخص برسیم. داشتن هدف مستلزم دستیابی توافقی در نتیجه‌گیری‌هاست. او صریحاً از روش دیالکتیک در فلسفه دفاع می‌کند. او از مقدمات صحیح و غلط در استدلال دیالکتیکی بحث می‌کند. وی استدلال دیالکتیکی را متمایز از سفسطه و ستیز می‌داند. به‌نظر می‌رسد که ارسطو قوه عقل را لازمه پذیرش استدلال دیالکتیکی می‌داند و قضاوت درباره روش فلسفی را نیز منوط به رعایت اصل عقلانیت می‌داند.

ارسطو می‌گوید: «روش دیالکتیک من در توجیه مخاطبان مفید است؛ زیرا استدلال دیالکتیکی درصدد تغییر ذهن مخاطب است» (Aristotle Equated from Smith, 1998). تلاش ارسطو در روش دیالکتیک، کنار هم قراردادن قطعات (پازل) کنار یکدیگر برای درک مخاطب است (MacLeod, 1995). به‌نظر می‌رسد که توصیف روش کلی ارسطو با تشابه روش او به حل پازل مطابقت دارد. مراد ارسطو از طرح پازل قرارگرفتن هرچیزی در جایگاه خودش و گوشزدکردن رعایت عدالت و انصاف در مباحثات فلسفی و تبیین روش فلسفی خود است. تلاش او در واقع تلاشی برای رفع مسائل احتمالی موجود و ساده‌سازی مشکلات است، تا اینکه با روشی پیچیده درصدد

فراکنی باشد و مخاطب خود را با سردرگمی مضاعف روبه‌رو سازد. ارسطو می‌گوید: «همان‌طور که دربارهٔ سایر موارد توجه به ظاهر یک پازل اهمیت دارد، باورهای رایج نیز بایستی تحت تأثیر یک ایده‌آل واقع شوند؛ یعنی در استدلال بایستی به باورهای مشترک برسیم» (Equated from Smith, Aristotle 1998)

(MacLeod, 1995) اظهار می‌دارد که روش دیالکتیکی ارسطو در واقع یک روش حل پازل فلسفی است. به نظر ارسطو استدلال یعنی حل یک معما به صورت گام‌به‌گام و توصیه می‌کند که به خاطر اینکه تمامی قطعات این پازل به‌طور منطقی و منسجم کنار هم قرار بگیرند، بایستی یک ایدهٔ فوق‌العاده مؤثر وجود داشته باشد که بتواند مؤثرانه سایر ایده‌ها را به شکلی ایده‌آل تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد و از نظر او این تأثیرپذیری در دستیابی به باورهای مشترک تحقق پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد که دیالکتیک ارسطو در دو محور خلاصه می‌شود: پذیرش عقاید محکم و مستدل و رد ایده‌های باطل و منسوخ و اعتمادناپذیر. ارسطو بیشتر در روش فلسفی خود دغدغهٔ اقناع دیگران را دارد تا اثبات حرف خود و این نکتهٔ ظریفی است که نشانگر اوج فروتنی این فیلسوف گران‌مایه است. او از دیگران تقاضا می‌کند که نخست دربارهٔ روشش تأمل و تفکر کنند و بعد تصمیم بگیرند که با او موافق هستند یا خیر؛ از این‌رو، روش فلسفی ارسطو بیشتر شبیه به یک روش تحقیق است تا یک روش فلسفی. بیشتر نتیجه‌گرا محسوب می‌شود تا اینکه در صدد اثبات آنی سخن خود باشد؛ بنابراین، می‌توان چنین استنباط کرد که اولاً روش فلسفی ارسطو اقناعی است و نه اثباتی و اینکه نتیجه‌گراست، نه موضوع‌گرا و سوم اینکه روش او مرحله‌ای است و نه آنی. ارسطو می‌گوید: «روش دیالکتیک من در واقع صغری- کبری چیدن اعتقادات مشترک در باب موضوعات پیشنهادی ماست» (Aristotle Equated from Smith, 1998).

(MacLeod, 1995) معتقد است که در کتاب «ارغنون» ارسطو، در تجزیه و تحلیل پیشین؛ نظریهٔ او در واقع قیاس منطقی استقرایی یا قیاسی و در تجزیه و تحلیل پسین؛ قیاس علمی دانش و موضوع است که در آن موضوع استدلال دیالکتیکی و ابطال سفسطه است. ارسطو در جستجوی منبع حقیقت است. ایده‌های ارسطو برگرفته از تجزیه و تحلیل زبان بشر است. او بر منطق دیالکتیک و مفاهیم روشنگرانه تأکید می‌کند (Frank, 1940).

روش دیالکتیکی ارسطو پیش از اینکه یک استدلال دیالکتیکی باشد، یک هنر دیالکتیکی است. استدلال دیالکتیکی او در واقع پرسش دیالکتیکی او برای سنجش نقطه‌نظرات دیگران و میزان پذیرش و یا عدم‌پذیرش محسوب می‌شود. ارسطو این کار را به طرز هنرمندانه‌ای انجام می‌دهد؛ از این‌رو می‌توان هوشمندی را نیز به سایر ویژگی‌های مطرح‌شده در خصوص روش فلسفی ارسطو

اضافه کرد. روش ارسطو بستگی به نظرات و پاسخ‌های احتمالی دیگران دارد. وی اعتقاد دارد که: «دیالکتیک ترکیبی از هنر و اخلاق است. بایستی هنرمندانه نظرات دیگران را برای متقاعد کردن آنان درک کنیم» (Aristotle Equated from Smith, 1998).

ارسطو روشن می‌سازد که استدلال دیالکتیکی او یک استدلال معتبر است. روش او به مخاطب ارزش و امتیاز داده و درصدد کشف مفهوم است. از این جهت روش او یک هنر محسوب می‌شود. اعتبار چنین روشی در گرو پذیرش مخاطب است؛ بنابراین، روش فلسفی ارسطو علی‌رغم همه ویژگی‌های منحصر به فردش، بدون مخاطب واقعی هیچ ارزش و مفهوم قابل قبولی ندارد. ارسطو اظهار می‌دارد: «روشی معقول و منطقی است که متقاعدکننده و قانع‌کننده مخاطب خود باشد» (Aristotle Equated from Smith, 1998)؛ از این رو، خود ارسطو به این باور رسیده است که اعتبار روش او در گرو مخاطب آن است. تز معروف ارسطو این است که هنر و علم، جهانی هستند. دیالکتیک ارسطو هنری است که به نظر می‌رسد مورد پذیرش اکثریت مردم واقع شده است. فرض دیالکتیکی از نظر ارسطو پرسشی است که مورد توافق همگان است. از نظر او محل استدلال دیالکتیکی بایستی قابل قبول، نامتناقض و عاقلانه باشد (Smith, 1998). ارسطو به تمایز بین نگرش‌های طبیعت‌گرایانه متفکران پیش از سقراط و دیالکتیکی سقراط و افلاطون به این دلیل توجه می‌کند که می‌خواهد روش فلسفی خود را بر مبنای آشتی‌دادن بین این دو نگرش قرار دهد (Aristotle Equated from Saadat, 1998). ارسطو در دیالکتیک بر عقاید مشترک و البته دیدگاه‌های مشترک تأکید دارد. او بر این باور است که تنها راه حل متقاعد کردن دیگران در دیالکتیک، اعتمادسازی است. برای ایجاد اعتماد بایستی صداقت داشت، از روی عقل و منطق سخن گفت و ابهامات احتمالی را برطرف و تناقضات موجود را به حداقل رساند. لازمه چنین کاری محدود کردن نظرات دیگران است و لازمه این کار طبقه‌بندی افکار آنها از روی نظم و به شکل سیستماتیک است و اینکه به بررسی نقطه نظرات نامحدود و نامشخص پرداخته نشود. از نظر وی طبقه‌بندی به ما کمک می‌کند که برای درک نظرات مطلوب و مناسب دیگران تمرکز بیشتری کرده تا نتیجه بیشتر و بهینه‌تری عاید ما شود. ارسطو اتلاف زمان را نمی‌پذیرد. او در این باره می‌گوید: «هر روش فلسفی دارای مشکلات خاص خودش است. مهم‌گزینهش نظرات برتر و بررسی عقاید مختلف در یک موقعیت خاص است» (Aristotle Equated from Saadat, 1998).

در اوایل دفتر هفتم «اخلاق نیکوماخوس»، ارسطو به تأمل درباره روش فلسفی خویش می‌پردازد و می‌گوید: «در اینجا نیز مانند سایر موارد، باید نمودها را ثبت کنیم و نخست به بحث درباره معماها پردازیم و بدین گونه اگر ممکن باشد، به اثبات حقیقت همه گمان‌هایی برسیم که

در خصوص این تجربه‌ها داریم و اگر این کار ممکن نیست، برسیم به حقیقت بیشترین و معتبرترین آنها؛ زیرا اگر مشکلات حل شود و گمان‌ها محفوظ بماند، مسئله را به‌نحو کافی ثابت کرده‌ایم» (Aristotle, 1999).

روش قیاسی

دیدگاه ارسطو تناظری، کلی‌نگر و مکانیکی بوده است. ارسطو با بینش کلی‌نگر خود از میان راه‌های استدلال «شیوه قیاس» را که حرکت از کل به جزء است، دستمایه روش فلسفی خود قرار داد. علایق علمی ارسطو می‌بایستی در رشد عادت او به مشاهده دقیق و استدلال استقرایی، که از ویژگی‌های بارز اندیشه اوست، نفوذ زیادی کرده باشد (ZibaKalam, 2006). او برخلاف افلاطون که نگاهش همواره به سوی کل و در جستجوی یگانگی است، هر چیز را از جنبه‌های گوناگون می‌نگرد، به جزءها بخش می‌کند (Naghib Zadeh, 1998). ارسطو اصل حد وسطی را ابتدا در منطق مطرح می‌کند که به معنای حد مشترک بین صغری و کبری در استدلال قیاسی است. این اصل یک اصل روش‌شناسانه است که در اخلاق ارسطویی به شکل نظریه اعتدال نمود می‌یابد. برخی محققان ردپای این اصل را در کتاب «اخلاق نیکو ماخوس» بررسی کرده‌اند (Copelston, 1996; Equated: 2010; Will Durant, 2007; from Hossein Zadeh). از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که ارسطو مدافع روش استدلال قیاسی است. او استدلال می‌کند که کلیات از جزئیات متفاوت هستند و بر این باور است که معلوم هر کلی یک کلی است که با متعلقات جزئی خود متفاوت است. موضوع تفکر امری کلی است که با جزئیات بیرون از ذهن متفاوت است؛ بنابراین، او بر جدایی کلیات از جزئیات اصرار دارد (Binaye Motlagh & Kondori, 2012). کلیات سرمنشأ جزئیات است، ولی متفاوت از آن محسوب می‌شود. او در روش فلسفی خود کلیات را مطرح می‌کند و سپس به سراغ جزئیات می‌رود. روش تجزیه و تحلیل ارسطو یک روش استنتاج قیاسی روشن و بدیهی است (Frank, 1940).

روش تجربی

(Macleod, 1995) معتقد است که روش ارسطو با جمع‌آوری داده‌های تجربی برای کشف حقیقت شروع می‌شود و این کار را مقدمه‌ای برای کشف نظریه تلقی می‌کند. در نظریه ارسطو مفهوم تجربه وجود دارد و او در جستجوی شاهدهی برای ادعای خود است. ارسطو استفاده از تجارب دیگران را مهم قلمداد می‌کند؛ اما آنچه که از نظر او اهمیت دارد، تغییر نظرات دیگران به سمت و سوی مثبت است و متقاعد کردن دیگران در صورتی که منطقی باشد، یک ضرورت محسوب می‌شود. از نظر ارسطو برای ایجاد تغییر در نظرات دیگران، لزوم وجود انگیزش اهمیت دارد. گاسندی ادعا می‌کند که روش روشنگرانه ارسطو مورد غفلت قرار گرفته است. روش او حرکتی از بالقوه به بالفعل است. او به دنبال علت و اصل تغییر بوده است. در واقع روش ارسطو یک روش تجربه‌گرایانه و ماهیت

روشش تجزیه و تحلیلی است. روش وی قابل درک و فهم، قابل سنجش و ارزیابی و نظام‌مند بوده و ساختاری فلسفی دارد (Cartwright, 1992). هدف آیزکتیو ارسطو بی‌انتهای و عمل‌گرایانه است. متد ارسطو روشی کشفی ابزارانگارانه است (Hare, 1971). ارسطو با دلیل بیان می‌کند که پژوهش تجربی به ما کمک خواهد کرد که میان نظریه‌ها تصمیم بگیریم. از نظر ارسطو پژوهش ناکافی تجربی، ما را از شکل‌دادن به نظریه جامع و موجه ناتوان می‌سازد، لذا وی اصرار دارد که قبل از طرح نظریه تجربی به مطالعه نمونه‌های آشکار بپردازیم (Aristotle Equated from Saadat, 1998). به نظر می‌رسد که روش فلسفی ارسطو در مواجهه با پدیده‌های تجربی محتاطانه باشد. وی تدوین شتاب‌زده روش تجربی را نمی‌پذیرد و مشاهده تجربی صرف را مردود می‌داند. روش تجربی معلم اول ترکیبی از مشاهده، تجربه و عقلانیت است که با تدبیر و ارائه راهکار و تصمیم‌گیری خردمندانه عجین شده‌است.

روش متافیزیک و علم اخلاق

ارسطو در مباحث متافیزیک و علم اخلاق می‌گوید: «اگر مشکلات قابل حل باشند، خود این حل مسئله برای اثبات کافی است» (Aristotle Equated from Saadat, 1998). از نظر ارسطو متافیزیک و علم اخلاق روشی فلسفی برای حل و فصل مشکلات محسوب می‌شود. او می‌گوید: «ما باید برای حل مشکلات خود به پازل رو بیاوریم؛ زیرا در این روش است که مشخص می‌شود هر چیزی به زیبایی در سر جای خودش قرار می‌گیرد» (Aristotle Equated from Saadat, 1998). ارسطو وضعیت اولیه انسان را نه خوب و نه بد می‌داند. انسان به واسطه نیروی اراده و تمرین و تکرار، صاحب فضیلت شده و به سعادت می‌رسد (Aristotle Equated from Hossein Zadeh, 2010). ارسطو درون‌گراست و طبیعتاً روشی که برمی‌گزیند پایداری بیشتری دارد. (Vianz, 1996) بر این باور است که درون‌گرایی روشی از ویژگی‌های پایدار دکتترین ارسطو محسوب می‌شود.

روش شناختی

روش بررسی تکاملی ارسطو در علوم طبیعی و اجتماعی، روش استقرار شناخت مسائل اجتماعی است (Naghib Zadeh, 1998).

روش پریپات تیکز

از آنجاکه ارسطو به‌هنگام تدریس راه می‌رفت و فلسفه درس می‌داد، مذهب او را «فلسفه مشایی» نامیده‌اند. روش آموزش او (پریپات تیکز) راه‌رفتن و صحبت کردن بود (Copelston, 1996).

روش ژنتیک و تاریخی

چائگر در آراء خود روش ارسطو را به کار برده است؛ یعنی از دوره‌های اولیه، میانی و پسین نامبرده است (روش ژنتیک) (همان). در دوره اولیه، تئوری اولیه افلاطون درباره جسم و نفس را دنبال کرده است. در دوره میانی با افلاطون مخالفت کرده است و در دوره پسین بیشتر از آثار اسیل ارسطو استفاده کرده است. آثارسیستماتیک ارسطو ممکن است چندین تقسیم‌بندی داشته باشد. ارسطو علم را به سه بخش تئوری، عملی و زایشی تقسیم کرده است.

جمع‌بندی

با ظهور ارسطو تحولی عظیم در موضوع و روش علوم و لذا تقسیم آنها به وجود آمد. ارسطو تلقی خود از روش فلسفی را به افلاطون مدیون است. اساساً روش ارسطو سقراطی است. او بر این تصور است که دیالکتیک روش فلسفی صحیح برای یافتن نخستین مبادی علوم است (Aristotle, 1998). به نظر می‌رسد که ارسطو از دیالکتیک طرفداری بیشتری می‌کند. مراد از روش دیالکتیکی ارسطو و روش فلسفی منحصره فرد او در قالب گفتگو نمود می‌یابد. روش ارسطو را می‌توان در آیتم‌های ذیل گنجانند: توجه به نظرات دیگران، توجه به استدلال فلسفی و دیالکتیکی، داشتن تمرکز کافی، گذشتن از خود برای رسیدن به دیگران، طبقه‌بندی هنرمندانه افکار دیگران، پرهیز از بحث و جدل و سفسطه، پذیرش نظرات صحیح و تعدیل نظرات اشتباه دیگران، داشتن محل مشترکی برای دیالکتیک (توجه به باورهای مشترک و تحکیم آنها)، رعایت اصل فصاحت و بلاغت در روش، توانایی بازتاب افکار منطقی دیگران، بررسی پازل مانند افکار دیگران، لزوم توجه به باورهای مشترک، اعلام صریح و روشن موضع قطعی، داشتن دیالکتیک منطقی و هنر مندانه، داشتن مهارت در استنتاج نتایج، کمک به تشخیص درست از غلط، در نظر گرفتن همه جوانب امر، داشتن هدفی خاص برای رسیدن به نتیجه مطلوب، لزوم توجه به استنتاج (قیاس)، توانایی استنتاج از گزاره‌های صحیح، لزوم توانایی کشف فلسفی، بررسی مداوم نظرات و پیامدهای آن و توجه به نقش مثبت استدلال در دیالکتیک؛ بنابراین، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ارسطو اندیشه‌های فلسفی خود را در قالب روش‌های استدلالی، عقلی، برهانی، نقادی، علمی، دیالکتیک، قیاسی، تجربی، متافیزیکی، اخلاقی، شناختی و پریپات‌تیکز ارائه کرده است.

پاسخ به سؤال ۲: روش فلسفی فارابی

فارابی متفکر و فیلسوف مسلمانی است که شهرت او در اروپای قرون وسطی فراگیر شد. آثار او به‌طور جدی مورد توجه علمای یهود قرار گرفت و آنان این آثار را به زبان عبری ترجمه کردند. او نخستین متفکری است که از منابع یونانی در پی‌ریزی فکری و فلسفی خود سود جست و فلسفه و

منطق اسکندرانی را به‌خوبی فراگرفت و آنچه را که از مکتب ارسطویی وام گرفته بود، در چارچوب عقاید و معارف اسلام محقق ساخت و با تلفیقی از حکمت شرق و غرب، کاربستی استوار برای نظریات فلسفی و اجتماعی خود بنا نهاد و فلسفه اسلامی را پی‌افکند. «ماسینون» از فارابی به‌عنوان متفکر و فیلسوف به‌تمام‌معنا یاد می‌کند. «پور سینا» او را استاد مسلم خود می‌نامد. «ابن خلکان» او را به‌طور مطلق از بزرگ‌ترین فلاسفه جهان اسلام قلمداد می‌کند (Alfakhori & Alger, 1988). فارابی را نخستین طراح فلسفه اسلامی و ارسطوی عالم اسلام می‌نامند (Javanmard, 2001). او نخستین متفکری است که در جهان اسلام به‌صورت نظام‌مند و جامع به شناسایی انواع علوم و طبقه‌بندی آنها اقدام کرد (Rahimi, 2011). اعتبار و عمق نظرات فارابی مبین برخورداری وی از سبک و روش مبتنی بر اصول است (Zarei & Sheikh Hasani, 2008).

اهمیت فارابی در آن است که فلسفه یونانی را براساس اصول تازه‌ای تفسیر و به مدد آن اصول، مسئله دیانت و فلسفه را مطرح کرد (Davari Equated from Rahimi, 2011). الفاخوری می‌گوید: فارابی را به دو دلیل معلم ثانی می‌نامند؛ اول به‌دلیل استعداد سرشار، تأمل در علوم، خلاقیت در تفکر، احاطه در منطق و دلیل دوم به‌خاطر ابداع نظریه‌هایی در علوم فلسفه، منطق، معرفت‌شناسی و...؛ به‌طوری‌که «ابن سبعین» او را بافهم‌ترین فیلسوف مسلمان و آگاه‌ترین ایشان در علوم قدیمه می‌داند (Alfakhori & Alger, 1988). به فارابی لقب معلم ثانی داده‌اند، چون درصدد برقراری رابطه حسنه بین فلسفه و دین بوده است (Davari Equated from Rahimi, 2011)؛ بنابراین، اگر به فارابی لقب بنیانگذار فلسفه اسلامی بدهیم، گزافه نگفته‌ایم.

فارابی در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم می‌زیسته است. او در عصری می‌زیست که تمدن و فرهنگ اسلامی و دین و مذهب وضعیت مطلوبی نداشت و عقاید مردم مورد تهدید جدی قرار داشت، این دوره مقارن با رخدادهای مهمی در امپراطوری اسلامی بوده است؛ از جمله این رویدادها می‌توان به ضعف خلافت عباسیان، حکمرانی فرمانروایان جبار، افزایش آگاهی‌های قومی، آشفتگی، ناآرامی و ناامنی مسلمانان و به‌لرزه درآمدن پایه‌های امپراطوری اسلامی و تهدید تجزیه جدی جهان اسلام اشاره کرد. از آنجاکه اساساً روش فلسفی هر فیلسوفی متأثر از شرایط زمانی و مکانی عصر او است، فارابی هم از این قاعده مستثنی نبوده است؛ بنابراین، ممکن است روش فلسفی به‌کار گرفته فارابی متأثر از این شرایط بوده باشد. فارابی متأثر از این اوضاع و احوال پریشان و آشفتنه جهان اسلام، به‌دنبال سامان‌بخشیدن به این اوضاع نامطلوب پرداخت و افکار و اندیشه‌های خود را در قالب روشی معقول و در چارچوب راهکاری مناسب به مخاطبان خود عرضه کرد. اینک به بررسی روش فلسفی فارابی می‌پردازیم.

روش تفکر و عقلانیت

فارابی بر تفکر و تأمل، تعقل و اعتدال در نظام فلسفی خود تأکید می‌کند (Imani & Babaie, 2008). از نظر وی عقل سرلوحه روش فلسفی او محسوب می‌شود. تفکر و تأمل برپایه عقل و رعایت اصل اعتدال شیول مخصوص فارابی قلمداد می‌شود. او به نقش عقل و مراتب آن اهمیت می‌دهد (Korin Equated from Javanmard, 2001). فارابی مدافع بی‌بدیل منطق و استدلال است و روش فلسفی خود را برپایه عقل و منطق پایه‌ریزی کرده‌است. ضمن اینکه او فردی تجربه‌گراست و همراهی تجربه در کنار عقل را به‌عنوان یک اصل قبول دارد. او شیوه متقاعد کردن دیگران براساس استدلال و استقراء را سرلوحه برنامه روش‌شناختانه خود قرار می‌دهد. فارابی اساس روش دینی- فلسفی خود را بر مبنای عقل، منطق و استدلال پایه‌ریزی کرد. او حکمت را در سایه عقل می‌پذیرد. وی می‌گوید: «حکمت عبارت است از تعقل و شناخت برترین اشیاء به وسیله برترین علم‌ها. حکمت این است که عقل برترین چیزها را به وسیله برترین علم‌ها تعقل کرده و بداند» (Farabi, translated by Sajjadi, 2000).

فارابی حکمت را به دو دسته نظری و عملی دسته‌بندی می‌کند. چنانکه حکمت نظری از دیدگاه او دانستن اموری است آنچنانکه هست و حکمت عملی انجام اموری است آنچنانکه باید باشد (Zarei & Sheikh Hasani, 2008). فارابی در جریان حکمت عملی (اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن) روش‌های رسیدن انسان به فضیلت را بررسی کرده است (Farabi, 1985). گسترده‌ترین و بنیادی‌ترین مرتبه عقل، عقل متافیزیکی است که در دو شاخه عقل نظری و عقل عملی ظاهر می‌شود. فارابی مدافع بی‌بدیل این نوع عقل در روش فلسفی خود است (Zarei & Sheikh Hasani, 2008). از طرف دیگر او معتقد است که «اساساً وقوف به حقایق اشیاء و تعمق در ذات پدیده‌ها، در قدرت عقل و فهم بشر نیست» (Farabi, 1985).

فارابی در روش فلسفی خود همواره عقل را دارای مراتب گوناگونی می‌داند. عقل از نظر فارابی دارای مراتب مختلفی است؛ او عقل را فقط به عقل مفهومی محدود نمی‌کند، بلکه برای عقل مراتبی نظیر عقل شهودی و قدسی نیز مترتب است. سایر مراتب عقل عبارت‌اند از: عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد (Rahimi, 2011). عقل برای فارابی یک مقوله مهم بوده و آن را تقسیم‌بندی کرده، برای آن مرتبه قائل بوده و در روش خود به صراحت از آن نام برده است. از مقایسه این دو کلام فارابی چنین به نظر می‌رسد که او اگرچه قوه عقل و منطق و استدلال را قبول دارد؛ ولی معتقد است که عقل بشر محدود است و توانایی پی‌بردن به کنه اشیاء را ندارد و این مقوله را یک محدودیت قلمداد می‌کند. فارابی در کتاب «التعلیقات» نیل به حقیقت اشیاء را امری ناممکن قلمداد می‌کند و فلسفه را شناخت حقیقت اشیاء می‌داند که عقل از این کار عاجز است. او

برگزیدن بهترین راه را توصیه می‌کند؛ یعنی علاوه بر ذکر محدودیت به ارائه راهکار نیز می‌پردازد و می‌گوید: «انسان به حقیقت شیء معرفت نمی‌یابد؛ بلکه انسان ابتدا یک شیء را حس کرده و سپس عقل به بازسازی آن می‌پردازد» (Farabi, 1985).

فارابی در روش خود از حس و تجربه و عقل و شهود نیز استفاده کرده است (Rahimi, 2011). او علم را قابل مشاهده می‌دانست و از روش توصیف، تحلیل و تبیین به شیوه استشهادی برای شناخت علم قابل مشاهده استفاده می‌کرد. او ارکان شناخت علم را به‌طور متناظر تقسیم می‌کند. از نظر او این ارکان عبارت‌اند از: حس و تجربه، عقل و فطرت، نقل و شریعت و سرانجام دل و شهود (Sadra, 2003). ابونصر تنها به عقل یا تجربه صرف بسنده نمی‌کند، یا عقل را وابسته محض حس قلمداد نمی‌کند. او اظهار می‌دارد، «پیداست که عقل هنگام حکم کردن تنها به حس اکتفا نمی‌کند؛ زیرا اگر چنین بود، برای او اصلاً یقینی حاصل نمی‌شد» (Farabi, 2008)؛ بنابراین می‌توان چنین برداشت کرد که عقل در ارتباط با سایر مقوله‌ها از جمله حس نمود می‌یابد و معنا پیدا می‌کند و بدون حس یا تجربه کارایی لازم را ندارد. منطق و استدلال لازمه چنین برداشتی است. استدلال در کلام فارابی وجود دارد. او معقولات را به دو دسته بدیهی و نظری تقسیم می‌کند. در بدیهیات کسی دچار اشتباه نمی‌شود. چنانکه همه تصدیق می‌کنند که کل از جزء بزرگ‌تر است؛ اما معقولات نظری را باید از طریق فکر و قیاس و استدلال درک کرد و در این امور است که به منطق نیاز پیدا می‌شود (Farabi Equated from Rahimi, 2011).

می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که فارابی هم تلاش کرده است که با تقسیم‌بندی و مرزبندی، روش فلسفی خود را با شفافیت بیشتری به مخاطب بشناساند. او طرفدار قوه عقل و منطق و استدلال است و «در شناسایی مفاهیم، اجزاء، ساختار و کشف روابط منطقی و عقلانی، از روش‌های متعددی بهره جسته و طرفدار تعدد روش‌هاست» (Sadra, 2003) و در صدد ترسیم وضعیت مطلوب بوده است؛ بنابراین، می‌توان چنین برداشت کرد که روش فارابی یک روش تکثرگرایانه همگون و منظم است که علی‌رغم داشتن خاصیت تنوع و تکثر، راه تعارض را در پیش نمی‌گیرد.

روش اصولگرایی

فارابی به‌عنوان یک فیلسوف مسلمان به‌شدت به مکتب تربیتی اسلام پایبند بود و خود را مقید به اصول اسلامی می‌دانست. او در آثارش به‌ویژه در کتاب «فی مبادی و آراء اهل المدینه الفاضله»، غالباً اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را بیان کرده است و برآن است که اصول عقلانی و منطقی را با مبانی مذهبی درآمیزد (Javanmard, 2001) و در همین کتاب می‌گوید: «آدمیان بر سرشتی آفریده شده‌اند که به‌تنهایی نتوانند متکلف انجام همه امور باشند؛ بلکه در انجام

آن امور احتیاج به گروهی بود. ممکن نبود احتیاجات انسان تمام و کمال گردد مگر به واسطهٔ اجتماع» (Farabi, 1982).

روش فراجناحی

روش فلسفی فارابی فردگرایانه نیست. او معتقد است که بیان اندیشه و خرد جمعی مقدم بر خرد فردی است. او اصرار دارد که نمی‌توان به بیان خواسته‌ها، احتیاجات و رفع آنها اقدام کرد؛ مگر اینکه از افراد صاحب فکر و اندیشه بهرهٔ لازم و کافی برده شود. او به جمع بیشتر از فرد گرایش دارد و تکامل فرهنگ را در گرو تأمین نیازهای گروهی قلمداد می‌کند و می‌گوید: «مدینهٔ فاضله مانند بدنی است که همهٔ اعضای آن در راه تمامیت و ارائهٔ زندگی حیوانی و حفظ آن تعاون کنند» (Farabi, 1982). او بیش از یک فکر را بهتر از یک فکر می‌داند و در بیان اندیشه‌های خود همواره اصرار دارد که استفاده از تجارب و افکار دیگران در انتقال ارزش‌ها سودمند است. او بر تشکیل جامعهٔ فاضلهٔ آرمانی اعتقاد راسخ دارد. نگاه او به این نوع جامعه، نگاهی سیستمی و نظام‌مند است و تناسب جامعه را با میزان و نحوهٔ استفاده از اندیشه‌های دیگران مرتبط می‌داند. روش فلسفی او یک روش همه‌جانبه است؛ بدین معنی که او عواقب کار را می‌سنجد و به بیان اندیشه‌های خود می‌پردازد. به عبارت دیگر روش فلسفی فارابی پیش از اینکه جمع‌گرا باشد، آینده‌نگر است. وظیفهٔ همه بایستی مشخص باشد و مصلحت کل بر جزء ترجیح دارد.

روش سلسله‌مراتبی و نظام‌مند

او ضرورت وجود و رعایت سلسله‌مراتب را در روش خود مهم می‌داند و می‌گوید: «همانطور که اعضای بدن از لحاظ فطرت و قوت‌های طبیعی متفاضل و مختلف‌اند، در هریک از آنها قوتی طبیعی نهاده شده است که به واسطهٔ آن، کار و فعل خود را بر وفق خواست و غرض طبع آن عضوی که رئیس است، انجام می‌دهد» (Farabi, 1982).

فارابی بر این باور است که حرکت موجودات قطعی و همیشگی و عبارت است از گذار از میان متضادها و سرمنزل نقص به سوی کمال؛ از این رو، روش فلسفی فارابی بر اصل تقابل و حرکت استوار است. حرکتی که روبرو تکامل دارد و این تکامل به‌طور متوالی و از ساده و نقصان به تکامل و پیچیدگی است (Tanhaie, 2000). طبقه‌بندی نظام فارابی از عالی‌ترین نقطهٔ شروع و به پایین‌ترین مرتبه ختم می‌شود (Javanmard, 2001). از نظر فارابی اجزاء ارگانیزم جامعه با یکدیگر اختلاف داشته و دارای سلسله‌مراتب هستند (Yosefian, 1991). به نظر می‌رسد که روش فلسفی فارابی از یک سلسله و نظم خاص پیروی می‌کند، از مراحل ساده‌تر شروع می‌شود و به تدریج توسعه می‌یابد. فارابی بنابر اصل نظریهٔ ارگانیزمی معتقد است، از زمانی که انسان مجبور شد به صورت گروهی و

اجتماعی زندگی کند، نیازمند استقرار نظم و ترتیب بوده است. این نظم در سایه سلسله‌مراتب و نظام سازماندهی‌شده اجتماعی شکل می‌گیرد. فارابی از جزئیات شروع می‌کند و به صورت تدریجی و متوالی به سمت و سوی کلیات پیش می‌رود. او در کتاب الجمع بین الرأی الحکیمین تصریح می‌کند که جزئیات برای درک کلیات از اهمیت برخوردارند و مقدمه و باب رسیدن به آنها محسوب می‌شوند.

معرفت‌شناسی فارابی از جزئی‌ترین عنصر و ذرات مادی تا کلی‌ترین عنصر مجرد و معنوی است (Sadra, 2003). روش او یک روش تکاملی است که از مبدأ تا مقصد براساس یک برنامه منسجم، از پیش تعیین‌شده و منظم پیش می‌رود که از جزء به کل، از نقص به کمال و از قوه به فعل درحال دگردیسی است؛ البته او توانایی‌ها، استعدادها، پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های انسانی را در نظر می‌گیرد. فارابی در رساله النجوم می‌گوید: «ادراک حواس عبارت است از درک جزئیات؛ یعنی متعلق آنها جزئیات عینی و خارجی و موارد قابل حس و محسوس هستند؛ بنابراین جزئیات از کلیات به دست می‌آیند» (Farabi, 2011).

روش عدم تعارض

فارابی بر این باور است که در جامعه تضاد و ناهمگونی وجود ندارد و اگر چنین ناهمگونی‌ای باشد، ناشی از انگیزه درونی افراد و ماهیت متفاوت افراد است. او وجود پارادوکس در جامعه را نمی‌پذیرد و در روش فلسفی خود همواره بر تلاش برای رفع تعارض درون‌سازمانی و بیرون‌سازمانی تأکید دارد. او معتقد است که: «اصل طبیعی و عادی جامعه در این است که افراد با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنند و به سلامت و خوبی در پی رفع نیازهای خود باشند، اگرچه افرادی ناهمگون هم به چشم می‌خورند» (Azad Barmaki, 1995).

فارابی روشی را برمی‌گزیند که براساس رفع اختلاف و تعارض گام برداشته شود و همواره بر این نکته تأکید دارد که جامعه سالم در گرو فکر و اندیشه افراد سالم شکل می‌گیرد و متصور است که جامعه از افراد تشکیل شده است. افراد دارای رأی، نظر و اندیشه هستند و دیدگاه خود را به وسیله روش خود بیان می‌کنند و اختلاف نظر هم امری ممکن است؛ از این رو، او مدافع روشی است که به حل تعارض کمک کند (Sadra, 2003) و اظهار می‌دارد که طرفدار تنوع در فلسفه و بالطبع روش‌های فلسفی است؛ البته روش‌هایی که او انتخاب می‌کند نه تنها هیچ‌گونه پارادوکسی با هم ندارند، بلکه در مواردی مکمل یکدیگر نیز هستند.

روش تجربی

می توان تصوّر کرد که شیوه فلسفی فارابی عینی و ذهنی باشد. فارابی بین روش تجربی و روش عینی تمایز قائل است. او روش تجربی را خاص تر از روش تجربی قلمداد می کند و روش طبیعی را دست نخورده می داند؛ اما روش تجربی را در دخل و تصرف عامل آن مؤثر می داند. «بین مشاهده و تجربه تفاوت است؛ چراکه مشاهده کننده پدیدارهای طبیعی را چنان که هست مشاهده می کند، در حالی که تجربه کننده پدیدارها را تحت شرایطی که خود فراهم کرده است می آزماید» (Farabi, 1982).

فارابی نیم نگاهی به روش تجربی داشته است. طرح حسیات، حدسیات و تجربیات در مقدمه «برهان» گواهی بر این ادعاست. وی بر این باور بود که مقدمه معرفت حس کردن است و راه حل کشف اصول و قوانین زندگی در سایه تجربه و مشاهده شکل می گیرد (Sadra, 2003) و اظهار می دارد که حس و به ویژه مشاهده، استقراء و تجربه، تنها روش های شناخت واقعیت هستند. از نظر فارابی شناخت پدیده ها ممکن، عملی، قابل دستیابی، لازم و ضروری است. فارابی در تلخیص نوامیس افلاطون در تعریف تجربه می گوید: «تجربه، تأمل در جزئیات موارد، مصادیق و اشخاص متعلق موضوع شیء است. تجربه عامل خروج پدیده از بالقوه به بالفعل و سبب دستیابی به کلیات حقیقی است» (Davari Ardakani, 1998).

ابونصر تجربه را پیش نیاز اصلی شناخت علم معرفی می کند. تأکید او بر بینش، دانش و روش تجربی است و طرفدار تجربه گرایی، عقل گرایی و شهودگرایی است. فارابی در کتاب احصاء العلوم تجربه و مشاهده را امری ضروری قلمداد می کند و همیشه بر وجود نظم و ترتیب تأکید دارد. «اداره حکومت فاضله در گرو دو نیرو استوار است؛ یک نیرویی که بر قوانین کلی استوار است و دیگری نیرویی است که بر اثر تمرین زیاد در کشورداری حاصل می شود... این ورزشدگی ها در سایه تجربه و مشاهده بسیار برای انسان ایجاد می شود... تجربه و ورزشدگی باعث توانایی سروسامان دادن به امور می شود. ساماندهی با دانش نظری و عملی ممکن می شود و نیروی حاص از تجربه به ورزشدگی اضافه می شود (Farabi, 1985). تجربه به استقراء شبیه نیست (Farabi, 2008)؛ تجربه بیش از هر چیز دیگری بازسازی و به نوعی شبیه سازی آزمایشگاهی محیط است (Davari Ardakani, 1998).

فارابی به وضوح از آرمانگرایی افلاطونی و روش برهانی عقلی عدول می کند و به متد مبتنی بر تجربه نزدیک می شود (Hosseini Zadeh, 2010). فارابی بینش، دانش و روش تجربی را می شناسد. روش های فلسفی فارابی شامل داده های حسی، تجربی و استقرایی است (Sadra, 2003). فارابی روش تجربی را مهم می داند و در علوم نظری از آن بهره می گیرد و به امور و پدیده های محسوس و

مشاهده‌پذیر می‌پردازد (Rahimi, 2011)؛ بنابراین ابونصر در روش فلسفی خود کاملاً تجربه‌گراست. روش تجربه‌گرایی او جامعه‌گرا نیز است؛ چون به همه جوانب جامعه توجه دارد و به فرد کمتر می‌پردازد. او تجربه را یکی از ارکان شناخت علم و فراتر از حس قلمداد می‌کند؛ از این رو، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ابونصر در روش فلسفی خود به تجربه نیز بها می‌دهد. از طرف دیگر همانطور که بیان شد، او اصالت را به عقل می‌دهد؛ پس عقل‌گرا نیز است و هم عقل را در کانون توجه دارد و هم به تنوع روش نیم‌نگاهی دارد. در مجموع می‌توان روش فلسفی فارابی را تجربه‌گرایی منطقی تکثرگرا نامید.

روش علمی

روش فارابی براساس قوه تمییز بین دو فاکتور طراحی می‌شود. وی یافته‌های علمی را از غیرعلمی تشخیص می‌دهد. به ارزیابی داده‌ها می‌پردازد و موارد درست را از موارد اشتباه تفکیک می‌کند. روش فارابی یک روش علمی است که در آن هنجارها، غایت‌ها و ارزش‌ها نمود پیدا می‌کنند. «قوانین برای آزمون موارد اشتباه طراحی شده‌اند. قوانین علمی در توجیه و تعلیم و ترویج مؤثرند و دسته‌بندی و طبقه‌بندی مطالب علمی کارساز است» (Farabi, 1985).

او روش‌های علمی را به سه روش تفحص، تمییز و تبیین تقسیم می‌کند (Sadra, 2003). روش «تفحص»، روشی است که به بررسی پدیده‌های عینی و عملی می‌پردازد. فارابی تفحص را نوعی استنباط تلقی می‌کند و برای تفحص تقسیم‌بندی قائل است. او در این باره می‌گوید: «تفحص دو نوع است: یکی مشاهده‌ای و حسی و دوم برهانی و استدلالی» (Farabi, 1985).

روش «تمییز»، تقسیم‌بندی دوم فارابی برای روش علمی است. او این روش را تفکیک پدیده‌های مختلف معرفی می‌کند تا توانائی قوه تشخیص مخاطب در امور متشابه را بالا ببرد. روش تمییز از نظر فارابی تفاوت بین احساس، خیال و فکر و اندیشه است. ابونصر در این باره چنین اظهار می‌دارد: «واقعیت، حقیقت و ماهیت متفاوت هستند و عبارت‌اند از بودها، نمودها و غایت‌ها؛ مثلاً فرق بین صواب و خطا، حق و باطل، خیر و شر. روش تمییز علمی تمایز بین احساس، تخیل و تعقل و بین علم و شبه‌علم است. تمییز فرق بین دو چیز مشخص، چه ذهنی و چه خارجی، مثلاً شعور با محسوسات است» (Farabi, 1985).

نوع سوم روش علمی «روش تبیین» است که منظور از آن توضیح، تشریح و روشن‌ساختن استدلالی است؛ یعنی در این نوع تلاش می‌شود که هرگونه ابهام احتمالی رفع شود و شفاف‌سازی صورت پذیرد. مقصود تبیین‌رسیدن قطعی به واقعیت است. «تبیین عبارت است از وضوح بعد از ابهام

یا پس از مجهول. تبیین یعنی کشف، تفصیل، توضیح و ظهور و به معنای حصول و کسب یقین است» (همان).

روش علمی ابو نصر قابل فهم و دقیق است. او در این زمینه اظهار می‌دارد که «پایه‌های علم با دو روش شناخته می‌شوند: روش تجزیه و روش ترکیب. البته ترکیب این دو روش مفید است. ما از تجزیه و ترکیب استفاده کرده‌ایم. هر چیزی که ساده باشد، به عقل نزدیک‌تر است. بهتر است که کار خود را از احساس و در مسیر تجزیه شروع کنیم و دوباره به ردیفی که متناظر با عقل است؛ یعنی ترکیب بپردازیم. برای اینکه اندیشمند خوبی در تنظیم نظریه‌ها باشیم، بایستی سه شرط را مدنظر قرار دهیم: ۱. همه قاعده‌ها را به خوبی بدانیم؛ ۲. توانایی نتیجه‌گیری‌های ضروری را از مفروضات داشته باشیم؛ ۳. توانایی تجزیه و تحلیل اندیشه‌های دیگران را داشته باشیم، توانایی تمایز بین اندیشه درست از غلط را نیز داشته باشیم و بتوانیم آنها را اصلاح کنیم» (Shahriari, 1981).

روش تقابلی و تکاملی

فارابی روش استنتاج را برمی‌گزیند و از طریق برهان و قیاس به مطالعه علوم و مسائل می‌پردازد و اصل تقابل را می‌پذیرد. فارابی مدافع اصل تقابل است و هر کلمه‌ای که به کار می‌برد، کلمه متقابل آن را به دلیل فهم بیشتر مطالب بیان می‌کند. به نظر می‌رسد که روش فارابی در جهت شفاف‌سازی بیشتر و توضیح واضح نمود پیدا می‌کند. او تلاش می‌کند که با هنر فن و منطق و استدلال، طرف مقابل خود را قانع کند و با به کاردن متضادها و مترادفها سعی در تبیین بهتر روش خود دارد. ابونصر تکامل، تحول، توالی، تداوم و تفکر را در روش فلسفی خود به کار برده است. (Rahimi, 2011)، اظهار می‌دارد که فارابی معتقد است، منطق باعث قوام عقل می‌شود و انسان را قادر می‌سازد تا حق را از باطل بشناسد. (Tanhaie, 2000) اظهار می‌دارد که فارابی در پویش تکاملی خود به وجود مراحل و به دنبال هم آمدن و توالی آنها به صورت پیوسته و مداوم معتقد می‌شود. تکامل از حرکت ساده به سوی پیچیده و با تفکر همراه است.

روش صلح‌جویانه

فارابی مدافع فلسفه است و روش او نیز طبعاً از فلسفه او تأثیر پذیرفته است. او در تعریف فلسفه می‌گوید: «فلسفه عبارت است از شناخت حقیقت اشیاء و گزینش بهترین راه. همچنین فلسفه تعقل و شناخت موجودات است و اقسامی دارد: نظری، عملی، مدنی و سیاسی» (Farabi, 1985). فلسفه روش‌شناختی فارابی، بر مبنای آشتی دین و فلسفه استوار است. او نظریه نبوت را به عنوان حلقه توفیق دین و فلسفه مطرح کرد و تلاش کرد که از روش فلسفی برای اثبات حقانیت دین بهره گیرد. (Azad Barmaki, 1995) مدعی است که ابونصر با تمسک به وحدت حقیقت، اتصال وحدت عقل و

وحی را اثبات کرده و دین صحیح را در گرو فلسفه صحیح می‌پذیرد. (Javanmard, 2001) بر این باور است که فلسفه وحی مهم‌ترین بخش فلسفه مذهبی فارابی را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که روش فلسفی فارابی در قالب فلسفه او نمود پیدا می‌کند. نوآوری‌های فارابی نه‌تنها در فلسفه سیاسی او؛ بلکه در تمام زمینه‌های متافیزیک، علم‌النفس، اخلاق و سایر حوزه‌ها صادق است (Farabi, 2010; Equated from Hossein Zade, 1985).

جمع‌بندی

فارابی بر آن است که هر یک از علوم استدلالی جزئی را صرفاً درجهتی خاص مورد بحث قرار دهد (Kamahi Zadeh, 2005). فارابی نسبت به علوم زمان خود علم‌شناسی درخور توجهی را تأسیس کرده است. روش و هدف دانش‌مدار مباحث علم‌شناسی فارابی بوده است (Maftoni, 2010). فارابی در سراسر بحث درباره روش فلسفی خود کمتر به جزئیات و فروع مدینه اشاره می‌کند. حتی می‌توان گفت مدینه او مبتنی بر نظامی از معقولات فلسفی بنا نهاده می‌شود و نظری به تجربه ندارد. اساساً او روش عقلی را بهتر و فراتر از روش تجربی می‌داند (Farabi, 1965; Equated from Hossein Zadeh, 2011). فارابی در روش فلسفی خود اعتدال را می‌پذیرد و اراده را کلید اصلی دستیابی به آرزوها و مبانی خیر قلمداد می‌کند. او معتقد است که «هیئت طبیعی، نه فضیلت تام دارد و نه نفیسه. هر کس قادر به انجام فعل ارادی باشد، فی‌نفسه می‌تواند هم به‌سوی خیر و هم به‌سوی شر گام برمی‌دارد» (Farabi, 1982).

(Imani & B Babaie, 2008) نتیجه می‌گیرند که روش فارابی در قالب سه اصل قابل تبیین است: استمرار در تغییر اخلاق و رفتار، تدریجی کردن پرورش اخلاقی و تحول در نگرش. فارابی در روش خود بر تمرین و عادت و تصحیح معیارهای ارزشگذاری تأکید می‌کند. (Shahriari, 1981) اظهار می‌دارد که روش‌شناسی فارابی ترکیبی از نظریه و عمل است. روش وی کاملاً کاربردی است و به شکل منطقی به بیان رابطه بین نظریه و عمل می‌پردازد. روش انتقادی مهم‌ترین فاکتور روش فارابی است. او برای رسیدن به نتیجه روش تجربه را هم توصیه می‌کند. روش او تدریجی، انتزاعی و گام‌به‌گام است و بر عقل به‌عنوان یک اصل تأکید دارد. از مقدمات شروع می‌کند و به تدریج به‌سوی اصل مطلب پیش می‌رود. فارابی روش ترکیبی را ترجیح می‌دهد. روش عقلانی‌محور را قبول دارد. درک قواعد و اصول را ضروری می‌داند توانایی قوه تشخیص، تعدیل، اصلاح و نقد اندیشه‌های دیگران را از واجبات می‌داند؛ از این رو می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که فارابی اندیشه‌های فلسفی

خود را در قالب روش‌هایی چون تفکر و عقلانیت، اصولگرایانه، فراجراحی، سلسله‌مراتبی و نظام‌مند، عدم تعارض، تجربی، علمی، تقابلی و تکاملی و صلح‌جویانه به مخاطبان خود عرضه داشته است.

پاسخ به سؤال ۳: وجوه تشابه روش فلسفی ارسطو و فارابی

علاوه بر اینکه فارابی در روش خود از اندیشه‌های اسلام‌ناب و آموزه‌های آن بهره جسته است، رگه‌هایی از مکتب اسکندریه و به‌ویژه روش ارسطو به‌وضوح و به‌وفور در روش او دیده می‌شود. فارابی یکی از شارحان برجسته آثار ارسطو است. وی در نشر اندیشه‌های یونانی در بین مسلمانان سهم بسزایی دارد و پس از ارسطو کسی را به رتبه او در آگاهی بر شاخه‌های گوناگون دانش نمی‌شناسند (Imani & Babaie, 2008). او نخستین فیلسوف مسلمانی است که به شرح آثار ارسطو و افلاطون پرداخته است. فارابی اولین شارح مسلمانی است که هیچ‌گونه تعارض و ناسازگاری را در متون ارسطویی گزارش نمی‌دهد؛ بلکه با تفسیر خاص و منحصربه‌فرد خود، تعارض موجود بین شارحان و مفسران ارسطو را حل کرده است (Kamali Zadeh, 2013). فارابی به شرح و تحقیق در کتاب‌های منطق و فلسفی افلاطون و ارسطو پرداخته است (Khoshrou, 1995). شهرت فارابی بیشتر در زمینه شرح و توصیف فلسفه افلاطون، ارسطو، جالینوس و فلوطین است؛ به‌طوری که او را از شارحان شایسته آثار ارسطو می‌دانند. ابن سینا در این باره می‌گوید: «کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را بیش از چهل بار خواندم و نفهمیدم تا به کتاب اغراض مابعدالطبیعه فارابی دست یافتم و مطالعه این کتاب باب مشکلات را برایم گشود» (Javanmard 2001).

در اینکه فارابی علاقمند به آثار ارسطو بوده است شکی نیست و همچنین در اینکه وی به نقد و بررسی آثار ارسطو پرداخته است، نشان از نزدیکی دیدگاه‌های ارسطو به‌عنوان «معلم اول» با فارابی به‌عنوان «معلم ثانی» است. به‌نظر می‌رسد که فارابی هم به‌اندازه ارسطو بحرالعلوم زمان خود بوده است و عمق دانش، معرفت و آگاهی او اگر به اندازه ارسطو نباشد، کمتر از او هم نیست. فلسفه اسلامی در مجموع میراث یونان است و به‌ویژه از آثار ارسطو الهام گرفته است. آثار ارسطو به‌طور پنهان، تأثیر مستقیم و غیرمستقیم خود را بر فارابی نشان می‌دهد (Hossein Zadeh, 2010). ارسطو در کتاب «برهان» خود به معنی ذاتی مقوم که شامل جنس، فصل و نوع است اشاره می‌کند که مورد قبول و تأیید فارابی است و به تقسیم‌بندی مبسوط آنان می‌پردازد (Maftoni, 2010). برخی مایلند فارابی را در زمینه متافیزیک و منطق ارسطویی بدانند (Naeme, 1988). تأثیرپذیری فارابی از ارسطو در شاخه‌های مختلفی همچون منطق، متافیزیک (فلسفه اولی) طبیعیات و مباحث علم‌النفس و اخلاق آشکار است. حرکت محتاطانه فارابی بین اصل هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و به‌دنبال آن روش‌شناسانه «مُثُل» افلاطونی و اصل روش‌شناسانه «حد وسطی» فارابی است. این اعتدال و انعطاف‌پذیری فارابی نشانگر تأثیر ارسطو بر فارابی است. اصل حدوسطی ارسطویی که

فارابی نیز آن را می‌پذیرد، مبتنی بر حد مشترک صغری و کبری در روش استدلال قیاسی است (Hossein Zadeh, 2010).

نظام عقولی فارابی برگرفته از ارسطو و تفسیر نوافلاطونی از ارسطوست (الفاخوری و دیگران، ۱۳۶۷:۴۱۹). روش فارابی همان قدر که از روش دیالکتیکی افلاطون فاصله می‌گیرد، به ارسطو نزدیک می‌شود (Hossein Zadeh, 2010). فارابی در کتاب «آراء مدینه» روش استدلالی ارسطویی را به کار می‌برد (Nasr, 1992). او همانند ارسطو از شیوه بحث و جدل منطقی و استدلالی برای انتقال افکار و عقاید خود بهره جسته است و «در روش فلسفی خود مفهوم سازی عرضی ذاتی را با قیودی اضافه بر ارسطو ارائه می‌دهد» (Maftoni, 2010). از این مقایسه می‌توان چنین برداشت کرد که فارابی روش فلسفی ارسطو در مفهوم‌سازی عرضی ذاتی را می‌پذیرد و آن را تکمیل می‌کند؛ بنابراین عرض ذاتی مفهومی مشترک در روش فلسفی این دو فیلسوف محسوب می‌شود. این نکته، استنباط عقلی این دو عالم را اثبات می‌کند. Khoshrou (۱۹۹۵) معتقد است که فارابی به حقانیت عقل و استدلال اعتقاد راسخ دارد. البته فارابی همانند ارسطو نیز به عقلانیت متافیزیکی که به دو شاخه نظری و عملی تقسیم می‌شود، معتقد است (Zarei & Sheikh Hasani, 2011). برخی محققان نظام عقول فارابی را برگرفته از ارسطو و تفسیر نوافلاطونی از ارسطو می‌دانند (Alfakhori & Alger, 1988)؛ بنابراین می‌توان گفت، اعتقاد فارابی به عقل و استدلال به شیوه ارسطویی نزدیک است. فارابی برخلاف فلاسفه معاصر خود تنها به انتقال و معرفی روش ارسطو مبادرت نورزید؛ بلکه به نقد، سنجش و ارزیابی روش ارسطو نیز پرداخته است. فارابی و ارسطو هر دو برای عقل، فلسفه، استدلال و منطق ارج زیادی قائل هستند. هر دو روش اصلی کشف حقیقت را در فلسفه و حکمت جستجو می‌کنند و به تنوع و تکثر روش اعتقاد دارند. هر دو عقل‌گرا و کلی‌گرا بوده و عقل را اساس مفاهیم قلمداد می‌کنند و هر دو برای منطق اهمیت زیادی قائل هستند. فارابی از شیوه به‌ظاهر متضاد ارسطو و افلاطون و سازش و ترکیب آراء متضاد آنها در تبیین روش فلسفی خود بهره گرفته است (Hossein Zade, 2010). عده‌ای نیز فارابی را معجون درهم‌ریخته و آشفته‌ای دانسته‌اند که نه ارسطویی کامل است و نه افلاطونی (Alfakhori & Alger, 1988). همچنین مسئله انعطاف‌پذیری طبقات در نظر فارابی می‌تواند نشانی از ورود اصل «حد وسطی» ارسطویی باشد که همواره در میان افراط و تفریط، جانب میانه و حد وسط را می‌گیرد (Hossein Zadeh, 2010). فارابی همانند ارسطو ظاهراً فیلسوفی متعادل و نه افراطی در تبیین روش فلسفی خود بوده است. هر دو سعی کرده‌اند که بهترین و برجسته‌ترین نقطه‌نظرات را در روش‌شناسی فلاسفه متعدد گزینش کنند. این دو اعتقادی به مخالفت محض با روش فلسفی فیلسوف خاصی ندارند و در این راه میانه‌رو به‌نظر می‌رسند. البته مسلم است که او نوآوری را در روش فلسفی خود لحاظ کرده‌اند. می‌توان

چنین برداشت کرد که روش فلسفی فارابی با توجه به مقتضیات زمان او از ابتکار و نوآوری بیشتری در مقایسه با روش سایر فلاسفه برخوردار بوده است. فارابی نظر ارسطو را مبنی بر داشتن اراده انسانی در نحوه تصمیم‌گیری و گرایش به خیر و شر قبول دارد.

ابونصر در دورانی زندگی می‌کرد که نهضت ترجمه و درپی آن عقل‌گرایی بر جامعه علمی سیطره داشت. مرکزی به نام «بیت‌الحکمه» تأسیس شد که در این مرکز کتاب‌های مهم یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه می‌شد و قسمت عمده‌ای از تألیفات ارسطو و شارحان مدرسه اسکندریه و بسیاری از کتاب‌های جالینوس و افلاطون به عربی ترجمه شد (Yosefian, 1991). کوربن معتقد است که فارابی به زبان‌های فارسی، کردی، عربی و ترکی تسلط کامل داشت و بنابر نیازی که به ترجمه آثار فلاسفه یونانی از جمله ارسطو داشت، با دو زبان یونانی و سریانی هم به‌خوبی آشنا بود (Imani & Babaie, 2008). به‌نظر نگارنده فارابی نقش مهم و تأثیرگذاری در ترجمه کتاب‌های یونانی به عربی داشته است و در پی آن افکار و اندیشه‌های او متأثر از ارسطو بوده است. Danesh Pajoh (۱۹۹۵) معتقد است که فارابی، کتب عمومی ارسطو را که با روش جدلی و اقناعی در آنها اکتفا می‌شد (و آنها را اگزوتریکا می‌نامیدند)، به فلسفه ایرانی و خارجی تعبیر می‌کند؛ از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که فارابی با کتب استدلالی و اقناعی ارسطو موافق بوده و این روش او را پذیرفته است. از آنجا که فارابی توانایی ترجمه متون مختلف را داشته است، لزوماً روش فلسفی او هم در بیان اندیشه‌های تربیتی‌اش متأثر از آثار ترجمه‌شده و همچنین آثار ارسطو بوده است؛ در نتیجه می‌توان گفت، روش فلسفی فارابی نه تنها با روش فلسفی ارسطو مغایرتی نداشته و یا حداقل مغایرت کمی دارد؛ بلکه مؤید روش فلسفی ارسطو نیز بوده است.

Javanmard (۲۰۰۱) بر این باور است که ترجمه آثار ارسطو توسط متفکران مسلمان از جمله فارابی چنان اهمیتی در دنیای اسلام و عرب و ابعاد فرهنگی و فکری آن دوره داشته است، که عصر رنسانس در قرن پانزده میلادی در اروپا برجای گذاشته است. فارابی با ترجمه آثار ارسطو زمینه تحول فکری و فرهنگی و پیامد آن تحول در روش فلسفی را به‌وجود آورد. او دریافته بود که «فن منطق» ارسطو می‌تواند تأثیر جدی بر افکار و اندیشه‌های فلسفی مسلمانان برجای بگذارد؛ بنابراین به ترجمه آن مبادرت کرد. منطق از نظر ارسطو چیزی جز روش‌شناسی نبود و هیچ علمی را نمی‌توان بدون روش علمی مطالعه کرد (Yosefian, 1991).

به‌نظر می‌رسد که فارابی از نخستین فلاسفه‌ای بوده که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر ارسطو قرار گرفته است؛ اما نکته‌ای که قابل اهمیت این است که او هویت و اصالت خود را به‌عنوان یک فیلسوف مسلمان حفظ کرده است. آنچه را که از فلسفه ارسطویی آموخته، در قالب فلسفه

اسلامی به مخاطبان خود عرضه کرده است و به افکار ارسطو رنگ و لعاب اسلامی داده است و با تلفیق فلسفه غرب و شرق درصدد انداختن طرحی نو در روش فلسفی خود بوده است. پای‌بندی فارابی به اسلام و الگوبرداری او از روش فلسفی ارسطو می‌تواند نقطه عطف دیگری در تنظیم روش فلسفی فارابی باشد. در اینجا دو نکته مطرح می‌شود: اول اینکه روش فلسفی فارابی برگرفته از آثار ارسطویی و یونانی بوده است و از طرف دیگر او خود را مقید به تعالیم عالیة اسلام می‌داند؛ از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که روش فلسفی فارابی یک روش آمیخته و ترکیبی است؛ یعنی ضمن وفاداری به اصول اسلامی، از فرهنگ یونانی و ارسطویی نیز تأثیر پذیرفته و در قالب روش فلسفه اسلامی به بیان اندیشه‌های خود پرداخته است. Javanmard (۲۰۰۱) بر این باور است که فارابی نقش ارزنده‌ای در پیوند امپراطوری اسلامی با فرهنگ‌های اقوامی داشته و مابانی و مبادی فلسفه ارسطویی و یونانی را در قالب اندیشه‌های فرهنگی و فکری و بالآخر بینش شیعی خود تبیین کرده است. او همچنین اظهار می‌دارد که فارابی متأثر از فرهنگ غنی اسلامی و آثار حکمای یونان باستان (از جمله ارسطو) به تنظیم اندیشه‌ها و آراء خود پرداخته است. فارابی سنت ارسطویی مبتنی بر تشابه جامعه سالم با موجود سالم را می‌پذیرد و نقش اعضای جامعه را همانند نقش هر یک از اعضای جامعه مهم تلقی می‌کند و تأکیدش بر این است که همکاری جمعی کلید راه حل مشکلات انسان‌هاست.

فارابی در روش فلسفی خود هم روش ایده‌لیستی افلاطون و هم رئالیستی ارسطو را می‌پذیرد. مقولات دهگانه بنیاد متافیزیکی، منطق ارسطویی است. فارابی هم با اینکه علم را به تصور و تصدیق تقسیم می‌کند، منطق یا تشبه صورت‌نهبخشی و حاوی مقولات است. ارغنون ارسطو شامل نه بخش بود که فارابی در همین نظام‌نهبخشی به تحقیق پرداخته است (Fayedeie, 2004). ارسطو نیز همانند فارابی مسائل فلسفی را به مسائل خلقی و طبیعی و منطقی تقسیم کرده است؛ یعنی فلسفه را مباحث اخلاقی و اجتماعی، مسائل مربوط به شناخت، روش‌های تفکر درست و نادرست می‌داند (Danesh Pjoh, 1955). ارسطو و فارابی در مباحث روش‌شناسانه خود همواره بر تقسیم‌بندی و مرزبندی بین افکار اهتمام داشته‌اند و قصد هر دو روش‌نگری بوده است. رهاورد نگرش ژرف‌گرایانه ارسطو نزد اندیشمندان دوران بعدی همانند دوران روم باستان، سده‌های میانه اسلامی (فارابی)، مسیحی و یهودی و نیز عصر رنسانس و پس از آن امتداد یافت (Esmaeili, 2005).

جمع بندی

به نظر می‌رسد که فارابی با الهام از اندیشه‌های ارسطو و با آگاهی کامل از اندیشه‌های فلاسفه یونان و به خصوص ارسطو و با تأثیرپذیری مستقیم از او، ضمن پذیرش روش فلسفی ارسطو، به تشریح اندیشه‌های او در قالب روش فلسفی خود پرداخته است. فارابی چارچوب کلی خطمشی فکری ارسطو را مورد تحسین قرار می‌دهد. تعارض آشکاری بین روش فلسفی فارابی و ارسطو مشاهده نمی‌شود. در واقع فارابی تضادی بین اندیشه‌های خود و معلم اول نمی‌بیند. به عبارت دیگر، می‌توان چنین برداشت کرد که خطمشی فکری ارسطو و فارابی تا حدود زیادی هماهنگ و سازگار است که این عامل در تأثیرپذیری مستقیم معلم ثانی از ارسطو و باطبع روش فلسفی وی جای تأمل دارد. اگر تعارض مختصری هم در بین مفسران و شارحان آثار ارسطو وجود داشته، فارابی سعی کرده است که به‌طور شایسته به حل مسئله تعارض کمک کند و به همین دلیل است که وی را شارح برجسته آثار ارسطو می‌نامند (Javanmard, 2001). فارابی مثل ارسطو بحرالعلوم زمان خویش بوده و از آنجاکه علاقمند به آثار ارسطو بوده است، به نقد و بررسی آثار معلم اول پرداخته است. وجوه تشابه در زمینه عمق دانش، معرفت، آگاهی و بینش هر دو فیلسوف حکایت از نزدیکی دیدگاه‌های فلسفی و روش‌شناختی آنها دارد. فارابی به نحو احسن به انتقال میراث فلسفی ارسطو و روش فلسفی او پرداخته و به‌طور مستقیم و غیرمستقیم و به‌طور پنهان و آشکار از ارسطو تأثیر پذیرفته است. جنس، نوع، فصل، مفهوم ذاتی و تقسیم‌بندی مبسوط ارسطو مورد پذیرش فارابی قرار گرفته است. به لحاظ متافیزیک، منطق، اخلاق، فلسفه اولی، طبیعیات و مباحث علم‌الانفس این دو فیلسوف قرابت نزدیکی با یکدیگر دارند. فارابی مثل ارسطو اصول هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه مثل افلاطونی و به دنبال آن روش‌شناسانه حدوسطی ارسطو را می‌پذیرد. اصل حدوسطی ارسطویی که فارابی نیز بر آن صحنه می‌گذارد، مبتنی بر حد مشترک صغری و کبری و در روش استدلال قیاسی است (Hosseini Zade, 2010).

روش فلسفی فارابی با فاصله‌گرفتن از دیالکتیک افلاطونی، به روش بحث و جدل منطقی، عقلانی و استدلالی ارسطو نزدیک می‌شود. مفهوم عرض ذاتی در نزد هر دو واجد ویژگی‌های مشترکی است. فارابی همانند ارسطو عقلانیت متافیزیکی را به دو شاخه نظری و عملی قابل تقسیم می‌داند. هر دو در روش فلسفی خود به دنبال کشف حقیقت از طریق جستجو در حکمت و فلسفه بوده‌اند. تکرر و تنوع روش فلسفی در نزد هر دو فیلسوف وجود دارد. هر دو از روش تقابلی، تضاد و ترکیب در روش فلسفی خود بهره گرفته‌اند. هر دو انعطاف‌پذیری را سرلوحه روش فلسفی خود قرار داده‌اند. نوآوری فاکتور دیگری است که در روش فلسفی این دو برجسته است. هر دو در روش فلسفی خود به تقسیم‌بندی مسائل فلسفی، طبیعی و منطقی مبادرت ورزیده‌اند و به مرزبندی

روش‌های تفکر درست از نادرست دست زده‌اند. رعایت جانب اعتدال، عدم مخالفت بدون منطق، حفظ جانب احتیاط و توجه به همه جوانب از شاخص‌های دیگری است که در روش فلسفی این دو به چشم می‌خورد. فارابی روش فلسفی جدلی - اقناعی ارسطو (اگزوتریکا) و فن منطق او را با کمال میل می‌پذیرد. منطق در نزد ارسطو و فارابی چیزی به جز روش‌شناسی فلسفی نیست. روش علمی مورد پذیرش هر دو عالم است. فارابی بر روش رئالیستی ارسطو مهر تأیید می‌زند، منطق و ارغنون ارسطو را می‌پذیرد و اندیشه‌های ارسطو را در قالب روش‌شناسی فلسفه اسلامی به مخاطبان خود عرضه می‌کند. اگر بخواهیم نمونه‌ای مشابه از روش‌های فلسفی این دو فیلسوف ارائه دهیم، می‌توانیم استدلال کنیم که این دو از روش‌های استدلالی، عقلانی، منطقی، برهانی، نقادانه، علمی و تجربی برای بیان اندیشه‌های خود استفاده کرده‌اند.

پاسخ به سؤال ۴: وجوه تمایز

ارسطو وارد ساختار مباحث علم نشده است، اما فارابی در این زمینه به نوآوری‌هایی دست زده است (Maftoni, 2010). فارابی مباحث جدیدی را معطوف به ارتباط موضوع علم با موضوع مسئله و نیز با محمول مسئله مطرح کرده که در آثار ارسطو به چشم نمی‌خورد (همان). فارابی برخلاف ارسطو، که در موارد قیاس بیشتر از تجربه و مشاهده کمک می‌گیرد، در ماده قیاسات خود غالباً به مفاد نظام فلسفی خویش، که فراتر از تجربه قرار می‌گیرد، نظر دارد (Hosseini Zade, 2010). در برخی از ابعاد فکری فارابی و جنبه‌های نظری و روش‌شناختی او، پارادوکسی بین ایده‌آلیسم افلاطونی و رئالیسم ارسطویی دیده می‌شود. Alfakhori & Alger (۱۹۸۸)، بر این باورند که فارابی گاه افلاطونی می‌شود و ارسطو را بدان سو می‌کشد و گاه ارسطویی می‌شود و افلاطون را بدان سو می‌کشد. آنچه که مسلم است این است که فارابی آرمان‌گرا و ارسطو واقع‌گراست.

داوری اردکانی بر این باور است که فارابی برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، ممکنات را به دو جزء عقلی وجود و ماهیت و ماهیت را به مقولات جوهر و اعراض نه‌گانه تقسیم کرده است؛ حال آنکه مقولات ده‌گانه ارسطو مقولات وجود است نه مقولات ماهیت (Davari Ardakani, 1995). فارابی در روش خود از ماهیت بحث می‌کند، در صورتی که محور بحث روش فلسفی ارسطو وجود است. فارابی در روش خود به تقلید صرف از ارسطو نپرداخته است؛ بلکه نوآوری و خلاقیت چاشنی روش فلسفی او بوده است. Davari Ardakani (۱۹۹۵) بر این باور است که فارابی کلیت آثار خود را از ارسطو و فلاسفه یونان گرفته و خود او هم به این معنا اذعان داشته است، اما تغییر در روش فلسفی او وجود دارد؛ بنابراین، اگرچه فارابی مستقیم یا غیرمستقیم از ارسطو تأثیر پذیرفته است؛ اما تسلیم محض روش‌های فلسفی ارسطو نبوده و در آنها تعدیل ایجاد کرده است. فارابی به فرهنگ

شرقی و تمدن اسلامی تعلق دارد، حال آنکه ارسطو افتخار فرهنگ و تمدن غرب محسوب می‌شود. روش فلسفی فارابی صبغه دینی و الهی دارد، حال آنکه روش ارسطویی مادی‌گرایانه‌تر است. فارابی تلاش می‌کرد دین را بر مبنای فلسفه استوار سازد و مبنایی عقلانی و فلسفی برای روش خود داشت؛ اما ارسطو در روش خود دین را لحاظ نکرده است. به عبارت دیگر روش فارابی رنگ و بوی دینی دارد؛ اما در روش ارسطو دین مبنای روش‌شناسی نیست. فارابی توصیه‌نامه‌های علمی مربوط به روش‌شناسی خود را در کتاب‌ها و رساله‌هایی که در رشته‌های گوناگون دانش نوشته، به کار بسته است و از فلاسفه یونان مثل ارسطو و افلاطون انتقاد کرده است (Shahriari, 1981). فلسفه علم در آثار فارابی پیشرفته‌تر از ارسطوست (Maftoni, 2010).

جمع‌بندی

مفهوم‌سازی عرضی ذاتی که در آثار ارسطو وجود دارد، مورد پذیرش فارابی قرار گرفته است؛ اما فارابی نوآوری‌هایی را در بحث روش علمی و روش موضوعی مسئله مطرح کرده است که در آثار ارسطو به چشم نمی‌خورد. ارسطو توجه قابل‌ملاحظه‌ای به مسئله ساختار منطقی روش علمی به اندازه حساسیتی که فارابی نسبت به این موضوع داشته است، ندارد. نظم‌دادن به ساختار علمی روش علمی در نزد فارابی بیش از ارسطو است. فارابی در روش فلسفی خود آشکارا سخن از موضوع و محمول بر زبان آورده است؛ در حالی که این موارد در روش فلسفی ارسطو دیده نمی‌شود. فارابی در مفاد نظام فلسفی خود فراتر از تجربه گام برمی‌دارد؛ اما ارسطو در موارد قیاس بیشتر از مشاهده و تجربه کمک می‌گیرد. در روش‌شناختی فلسفی معلم ثانی پارادوکسی بین ایده‌آلیسم افلاطونی و رئالیسم ارسطویی وجود دارد؛ در حالی که در روش فلسفی ارسطو شاهد هیچ‌گونه تعارض و تردیدی نیستیم. ارسطو در نظام فلسفی خود ثابت‌قدم بوده است؛ اما به نظر می‌رسد که انعطاف‌پذیری و تأثیرپذیری فارابی از سایر فلاسفه نظیر ارسطو و افلاطون و چرخش از نظام فلسفی ارسطویی به سمت و سوی گرایش فلسفی افلاطونی و بالعکس وجود داشته است. فارابی بر اصول آرمان‌گرایانه خود در روش فلسفی پای می‌فشارد؛ در حالی که ارسطو در روش فلسفی خود از اصول واقع‌گرایانه خود عدول نمی‌کند. مقولات ده‌گانه ارسطو مقولات وجود بوده است؛ در حالی که مقولات نه‌گانه فارابی در نظام فلسفی بیشتر حول محور ماهیت است. فارابی تسلیم بی‌چون و چرای نظام فلسفی ارسطو نبوده و در روش فلسفی خود چاشنی انعطاف‌پذیری و تعدیل را ضمیمه کرده است؛ در حالی که ارسطو روش فلسفی استاد خود را بی‌چون و چرا می‌پذیرد.

فارابی تحت تأثیر فرهنگ شرق و تمدن اسلامی قرار گرفته است؛ در حالی که ارسطو جزء لاینفک فرهنگ غرب و تمدن اسلامی است. روش فلسفی فارابی بیشتر صبغه دینی و الهی داشته و این رنگ و بو در روش فلسفی ارسطو کم‌رنگ‌تر و مادی‌گرایانه‌تر است. دین مبنای فلسفی

روش‌شناختانه فارابی است که نمی‌توان ادعا کرد این مورد در روش فلسفی ارسطو بارز بوده است. در پایان بایستی ادعان کنیم که روش فلسفی ارسطو بر مبنای دیالکتیک و گفتگو استوار بوده که این امر درباره فارابی کمتر صدق می‌کند. روش ارسطو قیاسی بوده و فارابی از این شیوه استفاده نکرده است. ارسطو متافیزیک را دستمایه روش فلسفی خود قرار داده است که فارابی از این شیوه بهره نگرفته است. روش منحصر به فرد ارسطو پریات‌تکینز (مشایی) بوده است که درباره فارابی صادق نیست. روش ارسطو شناختی و کنکاش‌گرایانه بوده که در فارابی کمتر به کار رفته است و نهایتاً اینکه، ارسطو از روش‌های ژنتیکی و تاریخی نیز کمک گرفته است؛ درحالی‌که ظاهراً فارابی علاقه‌ای به استفاده از این دو شیوه نداشته است. روش فارابی اصول‌گرایانه، فراجناحی، سلسله‌مراتبی و نظام‌مند، عدم‌تعارض تقابلی و تکاملی و صلح‌جویانه بوده در صورتی که مورد علاقه ارسطو نبوده است.

References

- Abdi, Hassan. (2009). Coming to Aristotle's methodology in solving philosophical problems. Research. First Year, No. 2: 55-74.
- Abdolmohammadi, Rasool. (2007). The Method of Aristotle, Bacon and Descartes. Kharadname Hamshahri Press, No. 18: 30-32.
- Abedi, Heydar Ali. (2010). Application of Phenomenology Research Method in Clinical Sciences. Political Science, No. 54: 254-227.
- Alfakhori, Henna and Alger, Khalil. (1988). The History of Philosophy in the Islamic World, Translated by: Abdolmohammad Ayati, Tehran, Organization for the Publishing and Teaching of the Islamic Revolution.
- Aristotle. (1989). Metaphysics, Loeb classical library. (Greek, English). LCL 271.
- Aristotle. (1998). In Existence & corruption. Translation by Esmail Saadat. Tehran: Center for Academic Publishing.
- Aristotle. (1999). Metaphysics. Translation by Mohammad Hassan Lotfi. Tehran: New Design. Press.
- Awani, Gholamreza. (2007). A comparative study of the historiography of philosophy from the perspective of Suhrawardi, Aristotle and Hegel. Hemmat and Knowledge Information Research Monthly, No. 6: 21-15.
- Azad Barmaki, Taghi. (1995). the social thought of Muslim thinkers (from Farabi to Ibn Khaldun). Tehran: Soroush Publication.
- Bagheri, Khosro and Khosravi, Zohre. (2008). Educational Research, Criminology, and Psychology. Educational Innovations Sixth Year, No. 21: 49-76.
- Binaye Motlagh, Saeed and Kondori, Elham. (2012). Aristotle's Verses to Platonic Ideas. Islamic Philosophy and Theology Word Mirror of Knowledge of Shahid Beheshti University: 32-1.

- Cartwright Nancy. (1992). Aristotelian natures and the modern experimental method. Inference. Explanation and other frustration. Essays in philosophy of Science. Edited by John Herman.
- Copelston, Frederick. (1996). History of philosophy. Translation by Seyyed Jalal- Al-Din Mojtaboi et al., Vol. 1. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Rosenberg, Lawrence. (2007) Aristotle's method for outstanding oral argument. the journal of the section litigation , American bar association. vol.33, No.4, pp.: 39-33.
- Danesh Pajoh, Mohammad Taghi. (1945). From Aristotle's Logic to New Methodology: The Publishing of the Computer Center of Islamic Sciences (Normag's): 25-20.
- Davari Ardakani, Reza. (1995). Farabi, Tehran: New Design.
- Davari Ardakani, Reza. (1998). Farabi, founder of Islamic philosophy. Tehran: Publications of the Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Davari Ardakani, Reza. (2000). About science. Tehran: Hermes Press.
- Delavar, Ali. (1989). Research Methods in Psychology and Educational Sciences, Payame-e-Noor University Press.
- Dibaji, Seyyed Mohammad Ali. (2008). Methodology of the Ishraq Wisdom. Philosophy of the Fourth Year, No. 4: 115-132.
- Esmaili, Mohammad Javad. (2005). Greek Philosophy Record in Persian. Rahnemun Journal, Issue 11 and 12: 182-163.
- Farabi, Abu Nasr. (1982). Thoughts from the Medina of Al-Fattah, Translated by Saied Ja'far Sajjadi, Tehran: Zohori Library Publications.
- Farabi, Abu Nasr. (1985). Ehsa ol-ulum, translated by Hossein Khadiv Jam. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Farabi, Abu Nasr. (2000.) Civic Policy. Translation by Seyyed Ja'far Sajjadi, Third Edition, Tehran, Publishing and Printing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Farabi, Abu Nasr. (2008.) Aggregation between the votes of Al-Hakim in. In Farabi Racael, translated by Sa'eed Rahimian. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Farabi, Abu Nasr. (2011). Extensions, translation of Fatali Akbari, Abadan, Porsesh Press.
- Fayedie, Akbar. (2004). The logical innovations of Ibn Sina and its effect on Aristotelian logic. Chapter of the Religious Thought of Shiraz University: 67-84.
- Frank. Erick. (1940). the fundamental oppositions of Plato and Aristotle. The American journal of philology. vol.61, No.2, pp:166-185.
- Gall, M; Borg, V. (2003). Quantitative and qualitative research methods in education and psychology. Translation of Nasr & et al., Tehran: the position.
- Gotthelf. Allan. (2012). Theology first principles and scientific method in Aristotle biology. Oxford University press.
- Hare. M.A. (1971). Essays on philosophical methods. University of California press losangeles.
- Hasani, Seyyed Hamid Reza. (2012). The Relationship between Understanding and Explanation in the Humanities and Natural Sciences. The Journal of Culture and Thought, Methodology of Social Sciences, quoted from Rasukhoon.

- Hossein Zadeh, Mehdi. (2010). The Influence of Aristotle's Political Philosophy on Muslim Philosophers through Ibn Rushd. *Fundamental Phrasal Structure quarterly of the Institute of Humanities and Cultural Studies*. First year, first issue: 25-46.
- Imani, Mohsen and Babaie, Mohammad Ismael. (2008). Farabi's valuation and its implications in moral education (with emphasis on goals, methods and principles). Two chapters on the science of Islamic education of the third year, No. 7: 104-81.
- Javanmard, Kamal. (2001) Farabi Methodological Foundations. *Strategic Management Research*, No. 26-25: 273-292.
- Kalton, S M Moser. (1992). *Research Method*. Translation by Kazem Izadi Third Volume Tehran. Keyhan Press .
- Kamali Zadeh, Tahereh. (2013). Reason in Aristotle's philosophy, narrated by Alexander and Farabi. *Magazine Islamic Philosophy and Theology*. The second issue, the forty-fifth year.
- Kardan, Ali Mohammad. (1995). Explaining the Role of Education in the Development of Science and Technology. *The Philosophy and the Word journal*. *Cultural Research Letter*: 56-51.
- Kardan, Ali Mohammad etal. (2003). *Teaching and Education*. First volume. Tehran: Samt Press.
- Khoshrou, Gholamali. (1995). Identifying types of communities from the perspective of Farabi and Ibn Khaldun. Tehran: Information publication.
- Rosenberg, Lawrence Larry. (2010). Aristotle's Ways to Perform Explicit Oral Argument, Hassan Mohsen i's Translations, Vol. 39 & 40: 77-55.
- Lotf Abadi, Hussein. (2006). The philosophy of science Minavi (the unifying foundation of transcendental wisdom and objective knowledge in research on education and psychology). *Educational studies and psychology*. Number 25: 235-251.
- Maftoni, Nadia. (2010). The logical structure of issues and the subject of science with Aristotle, Farabi, Avicenna and Ibn Rushd. Two chapters of the scientific journal - the research of Hekmat Sinavy (Meshkat al-Anwar). Fourteenth Year: 87-105.
- MacLeod, Owen. (1995). Aristotle's method. *History of philosophy quarterly* Vol. 12.No.1.University of Illinois press.PP:1-18.
- Naghibzadeh, Mir Abdolhossein. (199۸). *Speeches in Philosophy and Philosophy of Education*. Tehran, Zohori Library Press.
- Naji, Sa'eed. (2006). Cash on teaching research method in country's education system. *Methodology of the Humanities*, No. 47: 136-154.
- Naeme, Sheikh Abdullah. (1988). *Shia philosophers*. Translation Seyed Ja'far Ghazban. Tehran: Organization for the Publishing and Teaching of the Islamic Revolution.
- Nous Boom. (2003) Aristotle. Translations: Ezatollah Fouladvand, Tehran, New Project Press: 44-33.
- Rahimi, Soltan Ali. (2011). Farabi and Haber Mas methodology. *Cultural Social Knowledge*. Second year, Number two: 65-90.
- Robin. Smith. (1998). *Dialectic and method in Aristotle*. Texas A& M University.
- Sadra, Alireza. (2003). Farabi's Methodology in Civil Engineering. *Political Science*, Year Six, Number Twenty-Two: 97 -133.

- Saghafi, Seyyed Mohammad. (2006). Methodology and Sociology of Religion. Quarterly Journal of Humanities Methodology. Twelfth Year, Forty-eight. 9-25.
- Saroukhani, Baqer. (1998). Methods of research in the social sciences. Tehran. Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Shahriari, Parviz. (1981). Abu Nasr Farabi, Secondary Teacher, Methodologist and Mathematician. Literature and Languages (JISTA) No. 6: 648-651.
- Shamshiri, Babak. (2007). The Reasoning Relationship of Evaluation Methods with the Principles of Educational Philosophy Governing the Iranian Education System: The Role of Valuation in Achieving Goals. Journal of Social Sciences and Humanities University of Shiraz, Volume Twenty-Six, No. 3: 93-97.
- Shareiyatmadari, Ali. (1998). Philosophy: Philosophical Issues, Philosophical Schools, Foundations of Sciences. Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
- Taheri, Sayed Sadr al-Din and Suleiman Meygoni, Masoomeh. (2012). The post-metaphysical philosophy in the synod system. (-): 1-19.
- Tanhaie, Hussein Abolhassan. (2000). Islamic theoretical sociology. Mashhad: So khan Gostar Publications Terence Reprinted in Owen, Logic, Science and Dialectic.
- Wians, Robert. (1996). Aristotle's philosophical development. Problems and prospects by roman and little field publishers. USA.
- Yosefian, Javad. (1991) Farabi. Education Growth Magazine, Issue 10: 15-29.
- Zarei, Asghar and Sheikh Hasani, Mahmoud. (2008). Security in the Viewpoint of Abu Nasr Farabi. Strategic Attitudes Monthly. No. 99: 77-95.
- ZibaKalam, Fatemeh. (2006). Considerations about the philosophy of education from Aristotle's point of view, with emphasis on the importance of teaching emotion and its application in Iranian educational system. Journal of Psychology and Educational Sciences, University of Tehran. Volume 36, Number 3 and 4: 44-25.